



قصه «خراسانیات»
استاد شجریان
به روایت
جمشید عندلیبی



توده‌ای گریزی
یا توده‌ای ستیزی
نامه‌نگاری‌های شاهرخ مسکوب
و بابک امیرخسروی



بازمانده روز
نجف دریابندری
به روایت: بابک احمدی
و سیروس علی‌نژاد



ما گفتیم قرنطینه
سیاسی‌ها گفتند بی است
یک فنجان اسپرسو با
دکتر مینومحرز

سال نهم
شماره شصت و ششم
خرداد ۱۳۹۹
۱۴۸ صفحه
۳۰۰۰ تومان

۶۶

اندیشه‌ی دیرپا

دو قرن هیا هو به جای دو قرن سکوت

گفت‌وگو با پروانه پورشریعتی درباره
«افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی»

بیگانه باروشن‌فکران

به مناسبت ۴۰ سالگی درگذشت
سهراب سپهری

با آثاری از: ضیاء موحد | گلی امامی
آیدین آغداشلو | جلال سرفراز
هومن سرشار | سایه اقتصادی نیا
محمد شمس لنگرودی

حرف‌هایم هنوز ناگفتنی‌ست

گفت‌وگو با سید مهدی شجاعی
درباره کارنامه مجله «نیستان»

لیبرال بودن به چه معناست؟

جستاری از مایکل والتسر

محمد علی فروغی و تجدد پاستوریزه

گزارشی به مناسبت ۱۰۰ سالگی
تأسیس انستیتو پاستور در ایران
به همراه گفت‌وگوهایی با:

همایون کاتوزیان | ویلم فلور
منصوره اتحادیه | الهام ملک‌زاده

روزی روزگاری کرونا

روایت‌های داستانی از زندگی در عصر
«فاصله‌گذاری فیزیکی» و «قرنطینه»

داستان‌ها و روایت‌هایی از: رضا جولایی
علی خدایی | مجید قیصری | شمیم مستقیم
سروش صحت | زهرابعدی | بهناز علی‌پور
سحر سخایی | امیرعلی بنی‌اسدی | مهدی ربی

پرونده ویژه به بهانه
کرونا‌ی عالمگیر

انقلاب ویروس

پرویشی بر آثار و نتایج سیاسی اپیدمی و بادر ایران:

مصایب و موانع قرنطینه‌کردن در حکمرانی قاجاری
مواجهه نیروهای مذهبی با بیماری، نگرش‌ها و مطالبات
انتقادی روشنفکران و پیدایش انقلاب مشروطه

با آثاری از: امیر ارسلان افخمی | محمد توکلی طرقي | کاوه بیات
جلال توکلین | ابراهیم سلطانی | محمد جواد کاشی | سامان توکلی
احمدزید آبادی | رامین جهانگیرلو | مژده دقیقی | محمد طیبیان
عباس کاظمی | محمد فاضلی | حورا پوری | بهزاد قربانین‌نژاد

مرگ سیاه و یابان جهان

مقاله‌ای از باربارا تاکمن
درباره طاعون عالمگیر

HISTORICAL VIEW

شیریک

پژوهش تاریخی: چگونه وبا به تحقق انقلاب مشروطه در ایران یاری رساند؟

پژوهشی بر آثار و نتایج سیاسی اپیدمی کولرا (وبا)

ویروس انقلابی

مصایب قرنطینه کردن در حکمرانی قاجاری،
مواجهه نیروهای مذهبی با بیماری، نگرش‌ها
و مطالبات انتقادی روشنفکران، و پیدایش
انقلاب مشروطه در ایران





امیر اسلان افخمی
دانشیار روان کاوی، بهداشت جهانی
و تاریخ در دانشگاه جورج واشینگتن

ترجمه ابراهیم اسکافی



من نخستین بار با تأثیر عمیق و بابر جامعه ایران، به صورتی غیر منتظره در درسی مربوط به فمینیسم و ادبیات، بیش از سه دهه پیش که دانشجوی کارشناسی بودم، بر خورد کردم؛ وقتی که در برنامه درسی من با خود زندگی نامه تاج السلطنه، شاهزاده مترقی ایرانی، مواجه شدم که در دوره بیماری و آگیر هولناک و باد در سال ۱۲۸۳ زندگی می کرد. توصیف عمیق او از تلفات گسترده، وحشت عمومی و زوال حکمرانی در تهران، یادآور روایت بوکاپیو از دوران «مرگ سیاه» در قرن چهاردهم فلورانس بود. تاج السلطنه پابختی را به تصویر می کشید که عمدتاً محروم از پیشرفت های بهداشت محیطی است: «پس از این که از تمام شدن این مرض مطمئن شدیم، به شهر آمده؛ ولی، شهر را ویران و مردم را به کلی عوض شده دیدیم. اگر چه این قضیه یک تهدید و سیاست آسمانی بود؛ لیکن، ما باز می توانیم بگوییم: از نداشتن حفظ الصحة و کثافت آب ها است، هر دولتی اول وظیفه اش نظیف کوچه ها، آب ها و آسایش مردم است. از بلدی اسمی هست، لیکن مانند سایر ادارات دولتی، رسمی نیست؛ فقط مستحق حقوق بلاحق هستند.»

پازه زمانی شیوع بیماری و آگیر دار و با — از زمان پیدایش این بیماری در اواخر قرن دوازدهم تا دوران افول شیوع آن اندکی پس از جنگ جهانی اول — تقریباً همزمان بود با سلطنت قاجار (۱۷۴۷-۱۳۰۴) در ایران؛ دوره ای که به مرور بنیان های فکری و تشکیلاتی مدرن در ایران بنا نهاده شد. در این دوره، و با نه تنها به اقتباس الگوهای جدیدی از پزشکی و بهداشت منجر شد که نگرش ایرانیان در خصوص حکمرانی را نیز تغییر داد. در پی سقوط سلسله صفویان، و آغاز سلطنت قاجارها، متمرکز شدن حکومت، افزایش مذاکرات دیپلماتیک بین المللی و بازسازی تجارت بین ملت ها، غیر مستقیم شرایط مناسبی را برای آشنایی ایرانیان با بیماری و آگیر دار ناشناخته ای که از شرق می آمد و همچنین اخذ آداب پزشکی و رویکردهای جدید بهداشتی از غرب فراهم کرد. بیماری عالم گیر و با پس از سالیان دراز در سال ۱۲۰۰ به واسطه کشورگشایی انگلیس و گسترش بازرگانی در خلیج فارس و شبه قاره هند، جایی که این بیماری شایع شده بود، به ایران رسید. باکتری و با در دلتای گنگ، واقع در منطقه بنگال هند، به خاطر آب و هوای استوایی و زیست بوم انسانی آن طی سالیان متمادی بقا یافته و تکامل پیدا کرده بود. در گذشته هر گونه شیوع و با که از مرزهای هند فراتر می رفت به احتمال زیاد در سواحل ایران متوقف می شد، اما احیای شریان های بازرگانی در دو دهه پایانی قرن سیزدهم به این بیماری و آگیر دار مجال داد تا سراسر ایران را فرا بگیرد و شیوع پیدا کند. در حالی که به سبب کشورگشایی انگلیس، و با در ایران و سایر بخش های جهان شایع شده بود، قاجارها رویکردهای جدیدی را برای پیش گیری از بیماری و درمان شناسی آغاز کردند. دارالفنون، نخستین دانشکده پلی تکنیک به سبک اروپایی، در سال ۱۲۳۰ تأسیس شد تا دانش شکست خورده از روس ها را نو سازی کند. اما ترجمه و انتشار کتاب های مرجع علمی اروپایی از جمله کتاب های پزشکی در دارالفنون و ابتکارانی نظیر انتشار جراید و تلگراف و روزنامه ها، فرصتی به دست داد تا جمعیت باسواد ایران با انقلاب بهداشتی در غرب آشنا شوند. همچنین با حضور نمایندگان ایران در کنفرانس های بین المللی مربوط به بیماری و آگیر دار و با، رهبران ایران در جریان مباحث و رقابت های علمی آن دوره قرار گرفتند. جهانی شدن بهداشت محیطی به تدریج تلقی های سلطنت قاجار را درگون ساخت تا آن جا که نخبگان حاکم به حفظ و بهبود فاه ملت به مثابه اقدامی پیشرو و دغدغه اصلی حکومت توجه نشان دادند. با ایجاد «مجلس حفظ الصحة ایران» در سال ۱۲۴۶ این توجه به اوج خود رسید و تقریباً نیم قرن پس از آن که و با آسیای سراسر کشور را در نوردیده بود، نهادی برای بهداشت عمومی در ایران پایه ریزی شد. تا دهه ۱۲۷۰ مشخص شده بود که این بیماری از طریق آب آلوده است که منتقل می شود، اما در طول سال های شیوع و با آسیای، وقتی این بیماری در سال های ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۱ به مرزهای ایران رسید، با سرعت ایران را در نوردید. مشخصه های شهرنشینی ایران، به ویژه سیستم آب آشامیدنی آسیب پذیر آن و سنت های مذهبی - فرهنگی از جمله زیارت امامان شیعه و آداب خاک سپاری، به شیوع و کشندگی این بیماری یاری می رساند. در شرایطی که وضعیت و خیم مالی کشور پس از شیوع و با (۱۲۷۱-۱۲۶۸) تهران را وادار ساخت تا رژیم بهداشتی در مرزهایش را بیش از پیش تابع منافع امپراتوری ها سازد، کنترل بر قرنطینه مسیرهای زمینی و دریایی ایران در امتداد مرزهایش، به جبهه جدیدی برای رقابت میان روس و انگلیس بر سر نفوذ بر آسیا انجامید که به آن «بازی بزرگ» می گفتند. در چنین شرایطی، روسیه در شمال شرق ایران و انگلیس در خلیج فارس، از اختیارات قرنطینه مربوط به خودشان در جهت تضعیف دیگری و پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی شان در منطقه استفاده کردند و در برابر هر گونه تلاشی از سوی حکومت ایران برای در اختیار گرفتن کنترل بر قرنطینه اش مقاومت می کردند.

پایه های پیشرفت کلی در حوزه های باکتری شناسی و واکسن شناسی، و با مورد پذیرش عمومی قرار گرفتن نظریه میکروب در بیماری، کادر جدیدی از متخصصان پزشکی ایرانی، نگرش جدید نسبت به سربایت بیماری ها را در سطح عمومی اشاعه دادند؛ و تفسیرهای سنتی و غیر علمی از بیماری های و آگیر دار که این بیماری ها را امشیت الاهی می دانست و به ذهنیتی جبرگرایانه و انفعالی در برابر پیش گیری از بیماری پروبال می داد، عقب رانده شد. این تحول فکری به هنگام شیوع و با آسیای در سال ۱۲۸۳ به تلاش های بی سابقه ای برای توقف این بیماری و آگیر دار انجامید. این بار بر خلاف دوره های پیشین شیوع بیماری های و آگیر دار، حکومت مرکزی و مقامات ولایتی و مدبران شهری از مسئولیت شانه خالی نکردند. با این حال مخالفت سرسختانه رهبران مذهبی با قرنطینه، بی ثباتی سیاسی کشور، و نقاط ضعف رفع نشده در بهداشت محیطی، همچنان به این بیماری و آگیر دار مجال می داد تا در دوران هجوم سراسری اش به کشور تلفات قابل ملاحظه ای را تحمیل کند. میکروب شناسی به رغم رواج و محبوبیت اش در ایران این دوره، نتوانست مانع از شیوع و با در سال ۱۲۸۳ باشد، اما یک سال بعد و با به وقوع انقلاب مشروطه در ایران کمک شایانی کرد. این مقاله به بخشی از یک پژوهش تفصیلی تر است، به تأثیر و با بر پیدایش انقلاب مشروطه در ایران می پردازد.

۱. و با، مفاهیم بالینی و بهداشت محیطی در ایران قرن جدید

با آغاز قرن بیستم اهمیت سلامت همگانی، به ویژه علم پیش گیری از بیماری، در کانون توجه روشنفکران ایرانی قرار گرفت. نماد بارز آن انتشار انبوهی از مقالات در هفته نامه محبوب تربیت بود، در ستایش از امر مهم حفظ محیط سالم و بهداشتی برای تمام رعایای شاه.^۱ در این مقالات،

بهداشت محیطی به مثابه آزمونی برای «مدیریت شهری» در دوران مدرن در نظر گرفته می شد و تهران کانونی اصلی برای ارزیابی عملکرد بهداشت محیطی حکومت در نظر گرفته می شد. حاکم تهران به واسطه آن که «در کارها تا کجا پایداری دارد و برای راحت مردم دارالخلافه چه پایه رنج می برد» مورد سستایش بود.^۲ سرمقاله ها و یادداشت های تربیت خوانندگان را از مضرات آب خوردن از یک کوزه، اجتماع مردان و استفاده مشترک از یک قلیان و شستن مرده ها در آب های شهر آگاه



مخالفت سرسختانه
با قرنطینه، بی ثباتی
سیاسی کشور، و نقاط
ضعف رفع نشده در
بهداشت محیطی،
به و با مجال می داد
تا در دوران هجوم
سراسری اش به
کشور تلفات قابل
ملاحظه ای را تحمیل
کند. میکروب شناسی
به رغم رواج و
محبوبیت اش
نتوانست مانع از
شیوع و با در سال
۱۲۸۳ باشد، اما یک
سال بعد و با به وقوع
انقلاب مشروطه در
ایران کمک شایانی
کرد.

یادداشت ها:

۱. این مقاله تلخیصی است از
پیش گفتار و فصل چهارم کتاب
زیر:

Afkhami, Amir A. (2019),
A Modern Contagion:
Imperialism and Public
Health in Iran's Age of
Cholera, Baltimore: Johns
Hopkins University Press.

۲. خاطرات تاج السلطنه (۱۳۶۱)،
به کوشش منصوره اتحادیه و
سیروس سعدوندیان، تهران:
نشر تاریخ ایران.

۳. تربیت، ش. ۲۲۲، بیست و سوم
ربیع الثانی ۱۳۲۲ ق. (شازندهم
تیر ۱۲۸۳)، ۱۴۸۵: تربیت یکی
از هفته نامه های پیش از آن زمان
بود و نفوذ قابل ملاحظه ای بر
اقتدار روشنفکران ایران داشت.
همان جا.

سال ۱۲۴۹ با اصرار تولوزان به پاریس رفت تا تحصیلات پزشکی اش را تکمیل کند و ترش را در دانشکده پزشکی پاریس به پایان برد. کرمانشهرانی پس از بازگشت به ایران وقتی با ناصرالدین شاه دیدار کرد، او را تحت تأثیر قرار داد؛ به نحوی که به سفارش شاه در سمت های گوناگونی منصوب شد، از جمله پزشک مراقب خود شاه، رئیس مرخصخانه سلطنتی و پزشک اداره تلگراف ایران. او همچنین استاد پزشکی در دارالفنون شد و به دانشجویان استفاده از میکروسکوپ را آموزش داد. با دیدگاه های رادیکالی که او در خصوص مذهب در دوران اقامتش در فرانسه پیدا کرده بود، عجیب نبود که روحانیون بنیادگرا در تهران به تدریج او را طرد و کافر خطابش کنند.^۶ بنابراین پس از چند سال، در اثر فشار برخی چهره های پرنفوذ محافظه کار، ناصرالدین شاه او را از خدمت محروم و از دارالفنون و مرخصخانه سلطنتی برکنار کرد.^۷ این وضعیت کرمانشهرانی را وادار به کار در خانه و تبدیل خانه شخصی خود به درمانگاه خصوصی و مدرسه خصوصی پزشکی کرد.^۸

دیدگاه های کرمانشهرانی و بذل رشد یابندهای که پزشکان ایرانی مانند او در استان ها پرورش می دادند در این زمان، بهتر می توانست نظریات نوظهور پزشکی غربی را تشریح و برای هموطنان عامی در دسترس و پذیرفتنی کند. با وجود این، هواداران طب سنتی آماده به رزم همچنان در برابر او ایستادگی می کردند، چنان که یکی از شاگردانش به یاد می آورد: «او (کرمانشهرانی) به دانشجویانش موضوعات جدیدی را در علم پزشکی و زیست شناسی تدریس می کرد و این موضوعات با دیدگاه های برخی ناسازگار بود به ویژه طبیبانی که کلاً مخالف طب جدید بودند؛ خبر خوبی نبود. در نتیجه پیرامون آداب پزشکی او (کرمانشهرانی) در تهران دو گروه علیه یکدیگر صف آرایی کردند: گروهی که از دکتر کرمانشهرانی حمایت می کردند و به طب جدید ایمان داشتند و در غرب بودند و گروه دیگری که اصولاً با طب جدید مخالف بودند. رهبر گروه دوم، سلطان الحکماء (میرزا ابوالقاسم نایینی) بود. این داستان به این جا رسید که جنگ بین مؤمنان طب قدیم و طب جدید مدتی در تهران (و برخی استان ها) ادامه یافت.»^۹

مقاله کرمانشهرانی درباره وبا در روزنامه تربیت به سال ۱۲۸۳ توصیفی از اکتشاف رابرت کُخ در مورد «دانه های» بیماری در مدفوع رقیق بیماران پیشرفته وبا در ۲۲ سال پیش از آن به دست می داد.^{۱۰} کرمانشهرانی مطابق با اصول کُخ در خصوص انتقال بیماری، نشان می داد که میکروب های عفونی که در آزمایشگاه کشت داده می شوند می توانند زمانی که وارد بدن افراد سالم می شوند باعث بروز بیماری شوند. روایت کرمانشهرانی چرخه زندگی باسلی وبا را به چهار بخش تقسیم می کرد. مرحله بی نشانه نخست (کمون) از چندین ساعت تا ده یا یازده روز طول می کشید. مرحله دوم «ابتدای مرض» در نقطه ظهور نشانه های وبا آغاز می شد که به خاطر بار زیاد میکروبی آن در اسهال بیماران، مرگبار توصیف می شد. به روایت او مرحله سوم «علامات واضح» زمانی آغاز می شود که ظاهر «آب برنجی» پیدا می کند و ناشی از «خراب شده های جداری داخل روده می باشد» و تشنج دردناک معده، عطش سوزان، سفیدی زبان و شکم فرورفته و موقوف شدن بول و یخ بستن دست و پای و بینی و گوش را به دنبال خواهد داشت و چشم ها و ابروها سیاه و در جای خود فرو رفته، صدا خاموش گشته و هوش و مشاعر نقصان زیاد می یابد و تمام اجزای خارجی یخ کرده و واکنشی نشان نمی دهد. کرمانشهرانی توضیح می داد که در مرحله چهارم و آخر چرخه زندگی وبا، بدن یا خودش را درمان می کند یا این نبرد را می بازد. یکی از نشانه های اصلی بهبودی بالا رفتن حرارت اجزای داخلی و مرگزی بدن بود. در آن صورت بیماران بخش زیادی از رنگ و روی خود را باز یافته و به تدریج طی چند روز بهبود پیدا می کردند. تبیین های پیشرفته کرمانشهرانی از فرایند بالینی و درمان شناسی وبا بیاتر پیشرفت فزاینده علت شناسی نزد پزشکان ایرانی بود، و این واقعیت که این اطلاعات ناب تخصصی به صورت هفتگی در میان مخاطبانی عمدتاً غیر پزشکی پخش می شد، نشان دهنده افزایش سواد عموم مردم نیز بود. علم باکتری شناسی برای اندیشمندان و افراد غیر متخصص ایرانی این نگرش را به ارمغان آورد که ظاهر سالم و فقدان نشانه های بیماری لزوماً به معنی نامحتمل بودن

می کرد، و فروختن دوباره لباس های بیماران مسری به مردم جرمی شدیداً نابخشودنی معرفی می شد، «قتل نفس است و در روز قیامت با عاملین این اعمال همان معامله می نمایند که با قاتل می کنند و اگر کسی معتقد به قیامت نباشد بنده عرض می کنم امروز هم در حد خود قیامتی است.»^{۱۱}

روزنامه های ایرانی به تبعیت از همتایان غربی خود، به توصیه های متخصصان روی آورده بودند تا مفهوم بیماری و پیش گیری را برای مخاطبان خود روشن سازند. این وضعیت هم زمان بود با درخشش نسل نخست پزشکی که از دارالفنون فارغ التحصیل و برای تحصیلات تخصصی پزشکی عازم اروپا شده بودند. همچنان که تعداد پزشکان ایرانی تحصیل کرده اروپا افزایش می یافت، با اتکا به نظریات اروپاییان در خصوص بیماری و درمان شناسی، پزشکان بومی کارآمدتر از گذشته دلایل میکروبی بیماری های واگیردار را به عموم مردم اطلاع می دادند. میرزا محمدخان کرمانشهرانی، نویسنده متخصص در موضوع وبا در روزنامه تربیت، نمونه ای از این کادر پزشکان بومی جدید بود. کرمانشهرانی تحصیلات خود را به عنوان طلبه دروس دینی در نجف آغاز کرده بود و زبان فرانسوی را از دو دوست مسافرش در حین سفر بازگشت به ایران برای تکمیل دروس دینی فراگرفت.^{۱۲} او سپس در دارالفنون تازه تأسیس ثبت نام کرده و طب جالینوسی را تحت هدایت میرزا عبدالباقی طبیب حکیم باشی اعتضادالاطباء آموخت. در ادامه طب جدید (غربی) را از ژوزف دزیره تولوزان فراگرفت و بنا بر اقوال، وی نخستین ایرانی ای بود که کالبدشکافی انجام داد. کرمانشهرانی پس از فارغ التحصیل شدن، مدیریت قرنطینه در شهر نزدیک زادگاهش، کرمانشاه را در طول دوران شیوع وبا در دهه ۱۲۴۰ بر عهده گرفت. در

یادداشت ها:

۴. همان جا.
۵. بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ویراست چهارم، تهران: انتشارات زوار، ج. ۳، ص. ۲۷۵.
۶. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳۴۵)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص. ۳۹۶.
۷. مهد یقلی هدایت (مخبرالسلطنه) (۱۳۷۵)، خاطرات و خطرات، تهران: انتشارات زوار، ص. ۶۸؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، ج. ۳، ص. ۲۷۶.
۸. میرزا محمدخان کرمانشهرانی از یک بیمار در دوران شیوع بیماری در سال ۱۲۸۳ و با گرفت و بهبود یافت و در سال ۱۲۸۷ در سن ۸۱ سالگی درگذشت.
۹. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج. ۳، ص. ۲۷۸.
۱۰. تربیت، ش. ۳۲۲، بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۲ ق. (شازندهم تیر ۱۲۸۳)، ۱۴۸۸.



دانشجویان پزشکی دارالفنون در کنار یک مدل آناتومیکیال در مدرسه.



حکیم نورمحمد (نشسته در وسط با کتابی در دست) در کنار اعضای خانواده و بیماران.



فرمانفرمادستور
داد تا سنگ بنای
ایستگاه‌های قرنطینه
ریخته شود و چند
پاتیل بزرگ با هزینه
تهران تهیه کنند
تالاب‌های آلوده
جوشانده و ضد عفونی
شوند. و با در مسیر
کرمانشاه با زائران
برگشته از کربلا،
مرزها را در می‌نوردید،
خصوصاً به واسطه
زائرانی که آموخته
بودند زمانی که به
ایست بازرسی
برخور می‌کنند
از جاده‌های اصلی
منحرف شوند و
قرنطینه را دور بزنند.

یادداشت‌ها:

۱۱. همان، ۱۴۸۷.
۱۲. ایرانیان از شیوع بی‌درپی وبا در مکه آگاه بودند. بنگرید به: قهرمان میرزا عین السلطنه (۱۳۷۶)، روزنامه‌های خاطرات عین السلطنه به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۳. سند (شماره ۱۳) تلگراف از مشیرالدوله (نصرالله خان) به فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) تهران، چهارم دی ۱۲۸۲ (بیست و ششم دسامبر ۱۹۰۳)، در: وبای عالمگیر: اسناد، مدارک و مکاتبات عبدالحسین میرزا فرمانفرما در حکومت کرمانشاه ۱۳۲۱-۱۳۲۳ ق. (۱۲۹۳)، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران، صص. ۷۱-۷۲.
۱۴. سند (شماره ۱۵) تلگراف از مشیرالدوله (نصرالله خان) به فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) تهران، پنجم دی ۱۲۸۲ (بیست و هفتم دسامبر ۱۹۰۳)، و سند (شماره ۱۶) تلگراف از مشیرالدوله (نصرالله خان) به فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) تهران، هشتم دی ۱۲۸۲ (سی‌ام دسامبر ۱۹۰۳)، در: اتحادیه و همکاران، وبای عالمگیر، صص. ۷۳-۷۵.



تابوت مردگان در هنگام فراگیری وبا در مشهد. در پس تصویر مرقد امام رضا دیده می‌شود.

خلیج فارس و نواحی شرقی اطراف آن، محافظت از بهداشت محیطی مناطق هم‌مرز با امپراتوری عثمانی، تحت نظر حکومت تهران بود. اوایل دی‌ماه سال ۱۲۸۲ بود که وزیر خارجه ایران طی تلگرافی به عبدالحسین میرزا فرمانفرما، والی منطقه، بر ممنوعیت انتقال اجساد از مرز برای خاک‌سپاری در کربلا تأکید کرد^{۱۲} و اعمال ده روز قرنطینه در مبادی ورودی قلمرو عثمانی را دستور داد و مشغول تدارک تمهیدات لازم برای اعزام ۱۵۰ سرباز سواره نظام و پزشک دولتی به منطقه شد تا ضامن اجرای دستورات وی باشند و چندین ایستگاه قرنطینه در منطقه مرزی برپا کنند. فرمانفرمادستور داد تا سنگ بنای ایستگاه‌های قرنطینه ریخته شود و چند پاتیل بزرگ با هزینه تهران تهیه کنند تا لباس‌های آلوده جوشانده و ضد عفونی شوند. البته این گروه که بنا بود حدوداً یک ماهه به منطقه برسند، تا سه هفته راه نیفتادند، چون دولت قادر به جذب پول و احتیاجات لازم نبود.^{۱۳} سرانجام قرنطینه بسیار محدود بیست و چهار ساعته‌ای توسط اداره گمرکات محلی ایران در نزدیک شهر مرزی قصر شیرین وضع شد، آن‌هم برای کسانی که پیش‌تر در معرض بازرسی یا جداسازی در ایستگاه‌های بهداشتی عثمانی قرار نگرفته بودند؛ اقدامی که برای انبوه سفرهای زیارتی و مبادلات تجاری که در آن منطقه در جریان بود کفایت نمی‌کرد و به مرور زمان باعث ورود این بیماری و اگیردار به کشور می‌شد.

مواجهه رخوت‌آلود ایران با قرنطینه روس‌ها را نگران ساخت، چرا که سرزمین‌های هم‌جوار قفقاز در این منطقه در معرض شیوع بالقوه بیماری قرار گرفته بود. دولت روسیه به سرعت سفیران بهداشتی خود را اعزام ایران کرد تا روند امور در قصر شیرین را زیر نظر بگیرند و تهدید کرد اگر به توصیه‌های آنان عمل نشود، کل مرز خود با ایران را خواهد بست. در همین حال انگلیس که نگران بود مبادا روسیه از قرنطینه برای صدمه زدن به منافع روبرو شد بازگانی انگلیس در مناطق غربی ایران، به‌ویژه در مسیر جاده راهبردی بغداد-کرمانشاه استفاده کند، سفیر خود در تهران و نماینده بهداشتی‌اش را به منطقه اعزام کرد تا در برابر نفوذ بهداشتی روسیه «توازن برقرار کند». دولت ایران نیز برای این که بیش از این حق حاکمیتش سلب نشود، به سرعت پزشک قراردادی سفارت عثمانی، حمیدرضا واثوم‌بی را استخدام و به منطقه مرزی اعزام کرد تا هر گونه ادعایی را پیشاپیش خنثا سازد. ایرانیان احتمالاً در یافته بودند

بیماری نیست و توصیفات کرمانشاهانی از مرحله «کمون» (مخفی) بیماری وبا مؤید همین نگرش بود. نکته حتماً مهم‌تر درک این موضوع بود که وبا لزوماً واقعیت بود که بیماری پیشرفتی منظم ندارد؛ در برخی موارد ممکن است شخصی را «طی چند ساعت» بکشد، در حالی که در سایر موارد ممکن است به سادگی ضعیف شده و به مرور حالت خطرناک بیماری از بین برود.

ایرانیان برای سده‌ها سراغ آثار فلسفی بزرگ از نویسندگانی نظیر بقراط، جالینوس و ابن‌سینا رفته بودند تا راهی برای پیش‌گیری از بیماری و درمان بیابند. اما اکنون پی می‌بردند که راه مقابله با بیماری‌های واگیردار نه مراجعه به آثار فیلسوفان، که آزمایشگاه‌های غربی مجهز به ابزارهای مدرن - نظیر میکروسکوپ، لوله‌های آزمایش و اکسن‌ها - است. بدین ترتیب ایرانیان استفاده از تزریق مایعات و سایر مواد ضد عفونی را پذیرفتند و روزنامه‌ها به خانواده‌های و بازده توصیه می‌کردند که با استفاده از اسید سولفات یا سولفوریک محوطه‌ها و سایر اماکن بیرونی در اختیارشان را پاک‌سازی، و بشقاب‌ها و ظروف بیمارار را استریل‌یزه، و از مواد ضد عفونی برای شستن دست‌ها استفاده کنند.^{۱۴}

۲. وبای عالمگیر چگونگی در سال ۱۲۸۳ وارد ایران شد؟

عراق عثمانی، هم‌مرز با جنوب غربی ایران، در نیمه دوم ۱۲۸۲ به شکل خستگی‌ناپذیری با وبادست‌و پنجه‌نرم می‌کرد.^{۱۵} این بیماری مسری که از مرکز تجاری حلب در شام به دره فرات رسیده بود، سرانجام در طول ماه مبارک رمضان (در آبان همان سال) به سمت جنوب راهی کربلا شد؛ به شهری که شیعیان ایرانی در آن جا مشغول زیارت سالیانه‌شان بودند. کاروان‌های بازگشت که عمداً پر جمعیت بود تا قبایل غارتگر را از حمله بازدارد، شرایط مطلوبی بود برای رشد وبا. کاروان‌سراهای شلوغ و در هم و برهم در مسیر نیز فرصتی به دست می‌داد برای شیوع این بیماری. بدین ترتیب در کم‌تر از یک ماه، این بیماری مسری به آهستگی در پی کاروان‌ها به مرز ایران رسید، جایی که پیش‌تر روستاهای مرزی عثمانی را به خاک سپاه نمانده بود. بر خلاف بنادر



آیت الله ممقانی
سرانجام به حوالی
تهران رسید و در
زمین های حرم شاه
عبدالعظیم بالشکری
از پیروانش اردو زد
تامظرالدین شاه
را ملاقات کند. او از
فرصت ملاقات با
شاه استفاده کرد تا
رئیس الوزرای تازه
منصبوب شده را که او
را از قرنطینه در قصر
شیرین نجات داده
بود، سفارش و تأیید
کند، در حالی که شاه
هراسان از بیماری،
تمام مدت از سلامت
رو به زوالش شکوه
می کرد. اندکی پس
از این ملاقات، همسر
آیت الله ممقانی که
با همراهان او سفر
می کرد، بیمار شد و وبا
جان او را گرفت.

که در میان همکاران روسی و انگلیسی، یک پزشک اروپایی بیش از یک پزشک بومی می تواند در حفظ زمام امور موفق از کار در آید. در حالی که پزشکان آماده می شدند تا پایتخت را ترک کنند، وبا در مسیر کرمانشاه با زائران بر گشته، مرزها را در می نوردید، خصوصاً به واسطه زائران که آموخته بودند زمانی که به ایست بازرسی برخورد می کنند از جاده های اصلی منحرف شوند و قرنطینه را دور بزنند. آن ها بیماری را با خود به شمال می بردند جایی که این بیماری یک قاطرچی را در مسیر بازگشت از بغداد کشت و وارد دوهای زیارتی اطراف کرمانشاه کرد. اعلامیه رسمی در هجدهم فروردین تلفات سه نفر را در کرمانشاه اعلام کرد که نقطه آغاز شیوع بیماری در ایران بود. وبا به واسطه فروش لباس های آلوده ای که توسط دوره گردان یهودی از قربانیان وبا باز یافت شده بود، به سرعت وارد منطقه سابقا بکر یهودی نشین شهر شده بود. شرایط زندگی شهری در کرمانشاه نیز به انتشار وبا کمک می کرد. بسیاری از خانواده ها پر جمعیت و غیر بهداشتی بودند، به نحوی که هفت یا هشت نفرشان در یک سکونتگاه تک اتاقه زندگی می کردند و سیستم آب شهر از چشمه هایی تأمین می شد که چندین کیلومتر با شهر فاصله داشتند و از مسیر کانال های روباز از چندین روستا عبور می کرد تا به شهر برسد. این وضعیت آب را در برابر آلودگی، حتی پیش از آن که به شهر برسد، آسیب پذیر می ساخت. درست مانند تهران که آب شهری اش از طریق کانال ها خانه به خانه جریان داشت و در نهایت خزینه های انباری ثابت را پر می کرد؛ آبی که هم برای نوشیدن و هم برای نیازهای شست و شوی خانواده استفاده می شد. بنابراین کافی بود که تنها یک خزینه آلوده شود تا نظام در هم تنیده خزینه کرمانشاه وبا را از راه سیستم آب آشامیدنی به کل شهر منتقل کند. نظام فاضلاب زیرزمینی نیز که اغلب پوشیده نبود، مردم را در معرض تماس با فضولات آلوده قرار می داد، به ویژه در مناطق فقیر تر شهر که جوب ها از روی سطح زمین می گذشت. مردم کشاورز اطراف از بخشی از این آب های روان برای کشت سبزیجات استفاده می کردند و مابقی آن به رودخانه قره سو می ریخت که آن نیز در مجاورت شهر قرار داشت. بدین ترتیب میکروب ها از طریق میوه های کثیف یا مردمی که کنار رودخانه زندگی می کردند، شیوع پیدا می کردند. زمانی که وبا به اندازه کافی رشد کرد، از تهران به فرمانفرما دستور داده شد برای تهیه چادر و تجهیزات به منظور راندازی ایستگاه های

قرنطینه اضافی در اطراف کرمانشاه، به اداره گمرکات مستقر در نزدیکی ماهیدشت و بیستون کمک کند. واژمپی به محض رسیدن به منطقه، مدیریت تشکیلات بهداشتی منطقه را بر عهده گرفت و علاوه بر گسترش قرنطینه، اداره بهداشت را سازماندهی و بهداشت کرمانشاه را ارتقا داد. اداره جدید به سرعت خانه های بیمار را را ضد عفونی می کرد و مراسم خاک سپاری را تحت تدابیر شدید بهداشتی انتظام بخشیده بود. کنترل آداب خاک سپاری و مواجهه با آیین های مذهبی جافانده البته بسیار دشوار بود. برای مثال یهودیان شهر از دفن مردگان در روز شنبه (سبت) امتناع می کردند و بر خلاف دستورات اداره بهداشت، بیست و چهار ساعت تمام، مردگان را در معرض هوا قرار می دادند. مسلمانان کرمانشاه نیز به طرز مشابهی در برابر محدودیت های مربوط به آیین شست و شوی مردگان و دفن سریع آنان معانعت می کردند. مشکل دیگر این بود که واکنش به وبادر کرمانشاه تا حد زیادی یک واکنش محلی بود، زیرا تهران که مشکلات مالی خود را داشت، به سبب دوری از کانون بحران چندان دخالتی در کنترل نداشت، اما فرمانفرما درست پیش از شیوع وبا، مرض خانهای پانزده تخت خوابی دایر کرد که شامل دارو خانهای مجهز با «داروهای اروپایی» بود.^{۱۵} مقامات بلدیۀ کرمانشاه نیز بر خلاف دفعات قبل از وحشت از بیماری و با فرار نکردن، زیرا انتشار جرایدی نظیر تربیت باعث شده بود این بیماری کمتر مرموز و هولناک به نظر برسد. والی که از علت شناسی میکروبی بیماری آگاه شده بود مانع از فروش میوه ها در بازارهای شهر شد و همه را وادار می کرد که قبل از این که پیش او بیایند «دست و صورت شان را با آب و صابون» بشویند. مقامات شهر عیادت مرسوم از خانه بیمار را راقغن کردند و به کارکنان بلدیۀ دستور دارند موارد مشاهده وبا را به اداره تازه تأسیس بهداشت کرمانشاه گزارش دهند. اقدامات دیگری نیز همچون سوزاندن تمام متعلقات مربوط به بیمار از قبیل رخت خواب، لباس ها و قالچه های نیز انجام گرفت و دستفروشان دوره گرد هم از محدوده کاروان سراسی پشت دیوارهای شهر خارج نمی توانستند بشوند تا اطمینان حاصل شود که لباس های مردگان دوباره بازیافت نمی شود. این واکنش ها شیوع بیماری را محدود کرد و تلفات را در نیمه دوم فروردین کاهش داد تا این که محمد حسن ممقانی، روحانی ارشد شیعه، از نجف به همراه اطرافیانش همه تلاش های پیشین را دگرگون کرد.

۳. سفر آیت الله ممقانی به ایران شکستن قرنطینه و دیدار با مظفرالدین شاه

آیت الله العظمی محمد حسن ممقانی بزرگ ترین مجتهد در شهر مذهبی نجف در عراق عثمانی بود. او مرجع تقلیدی بود که رساله اش را نیمی از مردم ایران قبول داشتند.^{۱۶} مانند میرزا محمد حسن شیرازی، که پیش از او اعتراضات تنباکو را رهبری کرده بود، ممقانی نیز در سیاست ایران، البته به شکلی محدودتر، مؤثر بود. در سال ۱۲۸۲ او با امضای حکم کافر بودن میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم پیشین شاه، برکناری او را تسهیل کرده بود و رئیس الوزرای جدید شاه، عبدالمجید میرزا عین الدوله، موقعیتش را مدیون او و دیگر روحانیون شیعه ای بود که علیه امین السلطان «کافر» قیام کرده بودند. آیت الله ممقانی زمانی که قصد ورود به ایران را داشت و در قصر شیرین قرنطینه شد، در تلگرافی به فرمانفرما و عین الدوله، ناراضیاتی خود را به آن ها اعلام کرد: «او (حسن ممقانی) در این جاحس است و مصدع اعلا حضرت شدم تا بخوایم هر چه در توان داریم برای رهایی او از این تعلیق و آسایش خاطر مسلمانان انجام دهیم. خداوند متعال شاهد است که از شدت خستگی، کهولت سن، ضعف تندرستی و شدت پریشانی تمام شب خواب ندارد. آیا قرنطینه ترکی و گذرنامه ها برای این شیعیان بدبخت فلک زده کافی نبود که این مصیبت را هم اضافه کردید؟ آنچه ما در مورد تسلط کفر شنیده بودیم در ایستگاه اول ظاهر شد. آیا خواست خدا این است که در حالی که شما ز همه نعمات بهشتی خداوند بر خوردار هستید، بندگانش و مهمانان سیدالشهدا، امام حسین، در نهایت بدبختی و پریشانی و حتا گرسنگی باشند؟»^{۱۷}



یادداشت ها:
 ۱۴. سند (شماره ۱۵) تلگراف از مشیرالدوله (نصر الله خان) به فرمانفرما (عبدالحسین میرزا). تهران، پنجم دی ۱۲۸۲ (بیست و هفتم دسامبر ۱۹۰۳)، و سند (شماره ۱۶) تلگراف از مشیرالدوله (نصر الله خان) به فرمانفرما (عبدالحسین میرزا). تهران، هشتم دی ۱۲۸۲ (سی ام دسامبر ۱۹۰۳)، در: اتحادیه و همکاران، وبی عالمگیر، صص. ۷۳-۷۵.
 ۱۵. سند (شماره ۲۱)، ترجمه خلاصه تصدیق از سوی کنسول ها و سایر مقامات اروپایی. کرمانشاه، نوزدهم دی ۱۲۸۲ (سی ام ژانویه ۱۹۰۴)، در: اتحادیه و همکاران، وبی عالمگیر، صص. ۷۷-۷۸.
 ۱۶. گزارش دفتر وزارت خارجه ۱۲۸۲ (ش. ۸۶) از سر آرتور هاردینگ به مارکوس لندسداون کی. جی.، تهران بیست و نهم اردیبهشت ۱۲۸۳ (نوزدهم مه ۱۹۰۴).
 ۱۷. همان، سوم اردیبهشت ۱۲۸۳ (بسته ش. ۵)، استخراج از خبرنامه کرمانشاه (ش. ۱۲). مکاتبات تلگرافی بین آقا ممقانی، فرمانفرما و عین الدوله.



آیت‌الله مفاقی

یادداشت‌ها:

۱۸. همان، تلگراف وزیر اعظم (عین‌الدوله) به آقاخان مفاقی، بیست و سوم فروردین ۱۲۸۳.
۱۹. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۰۲/۶۰ استخراج از خبرنامه کرمانشاه (ش).
۲۰. گزارش دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ (ش. ۷۱) از آرتور هاردینگ به لندسداون کی. جی. تهران، سوم اردیبهشت ۱۲۸۳.
۲۱. گزارش دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۱ مکاتبات تلگرافی بین مفاقی، فرمانفرما و عین‌الدوله در گزارش محرمانه (ش. ۷۱) از آرتور هاردینگ، لندسداون، تهران، سوم اردیبهشت ۱۲۸۳.
۲۲. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ گزارش (ش. ۸۶) از آرتور هاردینگ به لندسداون کی. جی. تهران، بیست و نهم اردیبهشت ۱۲۸۳ (بسته ش. ۴) تلگراف‌ها از کرمانشاه درباره ویا. استخراج از گزارش‌های آقای آرابینو، کرمانشاه، یکم اردیبهشت ۱۲۸۳.
۲۳. همان‌جا.
۲۴. همان‌جا.
۲۵. همان‌جا.
۲۶. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ گزارش از ژوزف اسکات به سر اسکات هاردینگ، کرمانشاه، یکم اردیبهشت ۱۲۸۳.
۲۷. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ استخراج از گزارش‌های آرابینو، کرمانشاه، یکم اردیبهشت ۱۲۸۳.
۲۸. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ گزارش (ش. ۸۶) از آرتور هاردینگ به لندسداون کی. جی. تهران، بیست و نهم اردیبهشت ۱۲۸۳.
۲۹. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ گزارش (ش. ۱۲۴) از آرتور هاردینگ به لندسداون کی. جی. تهران، بیست و چهارم تیر ۱۲۸۳.
۳۰. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ گزارش (ش. ۱۴۶) از آرتور هاردینگ به لندسداون کی. جی. قلهک، بیست و چهارم تیر ۱۲۸۳ (بسته ش. ۱) گزارش (ش. ۲۳) جورج گراهام به سر آرتور هاردینگ، شیراز، پنجم مرداد ۱۲۸۳.

کند. او از فرصت ملاقات با شاه استفاده کرد تا رئیس‌الوزرا تازه منصوب شده را که او را از قرنطینه در قصر شیرین نجات داده بود، سفارش و تأیید کند، در حالی که شاه هراسان از بیماری، تمام مدت از سلامت رو به زوالش شکوه می‌کرد. شاه که خواهان شفاعت آیت‌الله مفاقی بود، زمانی که این روحانی دستانش را بر پیشانی او کشید، واقعی یا تصنعی نفس راحتی کشید و آب شست‌وشوی دستان آیت‌الله را که تصور می‌کرد قدرت شفابخشی دارد، سر کشید. آن‌طور که در گزارش دیپلماتیک انگلیس ثبت شده است: «شستی از آب را آوردند و شاه خودش دستان آیت‌الله مفاقی را در آن شست، بعد از آن که اعلاحضرت بخشی از آن آب شست‌وشو را نوشید، دستور دارد تا آب باقی‌مانده را به قصر ببرند تا با زنان حرمسرا از آن استفاده کنند»^{۲۸} تعامل

مظفرالدین شاه با آیت‌الله مفاقی نمونه‌ای اعلا باورهای سلطنت به درمان‌های مذهبی بود در زمانه‌ای که اغلب اتباع باسواد کشور، آداب سنتی درمانی را کنار گذاشته بودند.

اندکی پس از این ملاقات، همسر آیت‌الله مفاقی که با همراهمان او سفر می‌کرد، بیمار شد و وبا جان او را گرفت. رئیس‌الوزرا از ترس سرایت بیماری از اردوی روحانی به پایتخت، شخصا به آیت‌الله مفاقی اصرار کرد سفرش به مشهد را «تعجیل کند»^{۲۹} مابقی سفر آیت‌الله حادثه‌ای در بر نداشت، شاید بدین خاطر که عذار در گذشت همسر بود؛ و او پس از اقامت کوتاهی در مشهد، به نجف بازگشت.

۴. گسترش وبا، ناامنی در شهرها و استغاثه برای توقف بیماری

دومین شیوع وبا در کرمانشاه که بدان اشاره شد، هرگز به اندازه شیوع نخست آن مرگبار نبود. اما باران شدید و بارش تگرگ موجب لبریز شدن مجاری فاضلاب در خیابان‌ها شد و شیوع وبا، نخست در روستای کنگاور پس از خروج اجباری و انومپی و کارکنانش بسیار شیوع پیدا کرد. از آن‌جا در اواسط ماه اردیبهشت به همدان گسترش یافت و تا اوایل تیرماه روزانه بالغ بر صد نفر را کشت. پس از آن وبا به شهرهای اراک، ملایر، دولت‌آباد و بروجرد گسترش یافت و به قم که اجساد را در رودخانه‌ای در مجاورت حرم حضرت معصومه شست‌وشو می‌دادند نیز رسید. اقم این بیماری از سمت شمال به طرف تهران و از جنوب به کاشان و اصفهان رفت. شهرهای کوچکی نظیر کنار تخته و کازرون نیز آلوده شدند گرچه پراکندگی جمعیت آنان در مجموع باعث تلفات کم‌تری شد. زمان زیادی طول نکشید که وبا به استان جنوبی ایران، فارس رسید و جاده‌های جدیدی که در سال ۱۲۷۱ کشیده شده بود به سرعت و گستره انتشار وبا کمک کرد. مقامات محلی از موقعیت‌های شان گریختند، بازگانی متوقف شد و شهروندان زمانی که وبا به شیراز و اصفهان رسید، دسته جمعی کوچ کردند. ادعا می‌شود که وبا در نقطه اوجش در شیراز روزانه بیش از هزار نفر را می‌کشت.^{۳۰} گزارش شده است که جانبیان و سارقان از «در و دیوار شهر» بالا می‌رفتند و در شیراز خلافکاران تظاهر به وبای دروغین می‌کردند تا غلات فروشندگان را غارت کنند. در سایر شهرهای این استان نیز فرصت‌طلبی‌های مشابهی بروز پیدا کرده بود. در شهری کوچک نزدیک یزد، ساکنان شهر با تابوت‌ها روزه می‌رفتند و شایع می‌کردند که وبا شایع شده است تا مالیات‌بگیران بترسند. یک زندانی فراری در یزد با مخفی کردن خود در تابوت و تظاهر به این که وبا دارد

آیت‌الله مفاقی با عباراتی که در این تلگراف قید شده بود، به عین‌الدوله یادآوری می‌کرد که اگر او را از این وضعیت نجات ندهد می‌تواند دچار سرنوشت مشابه خلعش شود. رئیس‌الوزرا در پاسخی که به تلگراف آیت‌الله مفاقی داد اشاره کرد که تدابیر احتیاطی قرنطینه «سازگار با شاخص‌های اسلامی» و برای حفاظت از مسلمانان ایران در برابر وبا است.^{۳۱} عین‌الدوله امید داشت که با توسل جستن به احساسات مذهبی مفاقی، اتهام کافر بودن را از خود دور کند. اما توضیح او مبنی بر این که قرنطینه به زائران کمک و حرم‌های شیعیان را از بیماری خلاص می‌کند، قانع‌کننده واقع نشد. آیت‌الله مفاقی این محدودیت‌ها را «بدعت کفار» و «بازی کودکان» می‌دید که تنها زائران را از انجام فرایض مذهبی شان باز می‌دارد.^{۳۲} او کارکنان اروپایی اداره گمرکات را مسئول قرنطینه می‌دانست و معتقد بود که این «کفار خدانشناس» برای «شکست دادن مشیت الهی» تلاش می‌کنند.^{۳۳} رئیس‌الوزرا چاره‌ای نداشت جز این که به والی کرمانشاه دستور دهد «بیش‌ترین تکریمات» را از آیت‌الله مفاقی به جا آورد و اجازه دهد کاروان او از قرنطینه منطقه، بدون مانع عبور کند.^{۳۴}

بدین ترتیب در بیست و یکم فروردین ماه آیت‌الله و هشتصد پیرو او از محدودیت‌های قصر شیرین خارج شدند و حرکت به سمت کرمانشاه را ادامه دادند و وبا را به شهر بازگرداندند.^{۳۵} این کاروان نه تنها شهر را آلوده کرد که دیدگاه مخالف مذهبی با قرنطینه را میان ساکنان شهر که به شکل فزاینده‌ای از اقدامات سخت‌گیرانه بهداشتی دولت به ستوه آمده بودند شایع ساخت. در چنین محیطی که از پیش پرتنش بود، شایعه‌ای نیز شیوع پیدا کرد که می‌گفت پزشکان اروپایی داروهای مرگباری را به بیماران می‌دهند تا از اجساد آن‌ها برای مقاصد پزشکی استفاده کنند. نقطه این شایعه ظاهر زمانی بود که یک قربانی وبا پس از آن که داروهای ضداسهالی را که از مقام بهداشتی تازه‌وارد رسیده روسی گرفت و خورد، بلافاصله حالش دگرگون شده و مرد. خشم جمعیت در اواخر فروردین ماه به نقطه جوش رسید و به تظاهرات سراسری در شهر و تعطیلی اعتراضی بازار منجر شد.^{۳۶} شورش‌های پراکنده با تجمع مقابل کاخ والی به هم پیوند خورد و شعار اعتراضی شورشیان «یا علی» بود که از همه جا شنیده می‌شد. مانند شورش‌هایی که در شهر یزد در زمان شیوع وبا در سال ۱۲۷۱ رخ داده بود، لات‌های شهر نیز به ایجاد بلوا و شورش کمک می‌کردند. به واسطه آن که آیت‌الله مفاقی و پیروانش با برانگیختن احساسات مذهبی بر آتش بیگانه‌ستیزی دمیده بودند، جان اروپاییان بیش از پیش در خطر بود و انگلیس به والی شهر یادآوری کرد هر اتفاقی برای اتباع کشورش بیفتد، مسئولیتش با اوست. بدین ترتیب والی که فاقد قدرت لازم برای فرونشاندن ناآرامی‌ها بود، دستور به توقف اقدامات محدودکننده بهداشتی داد؛ تنش‌ها کاهش پیدا کرد و به آهستگی اعتراضات و اعتصابات در کرمانشاه خاموش شد.

کاروان آیت‌الله مفاقی به حرکتش به سمت شمال شرق ادامه داد و «صدها گدا، درویش و جماعت غیربهداشتی و بیمار» را با خود در مسیر راه همراه کرد.^{۳۷} در هر مرحله‌ای از سفر، این روحانی سیاست‌های دولت را زیر سؤال می‌برد، و علناً قرنطینه و عوارض جاده‌ای را که بانک سلطنتی ایران تحت مالکیت انگلیس جمع‌آوری می‌کرد، محکوم می‌نمود. او «مؤمنان» را ترغیب می‌کرد که عوارض نپردازند و تبلیغ می‌کرد که پذیرش قرارداد پرداخت عوارض معادل بایب دینی است.^{۳۸} آیت‌الله مفاقی در همدان آشکارا علیه قرنطینه به مخالفت برخاست و گفت که مؤمنان از زیارت اماکن مقدسه منع شده‌اند و اقدامات قرنطینه بدعت‌های حرمت‌شکنانه اروپایی‌هاست. او با پذیرفتن دعوت اقامت در کنگاور، شهری که «آلوده‌ترین روستای» واقع در اطراف کرمانشاه بود و دستور ممنوعیت ورود و قرنطینه آن صادر شده بود، نافرمانی خود را نشان داد.^{۳۹} جمعی از روستاییان و پیروان آیت‌الله مفاقی زمانی که تلاش می‌شد کاروان را متوقف کنند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و وانوم‌پی از ترس جاننش قرنطینه اطراف کنگاور را برداشت و به همراه هیئت نمایندگی فرانسوی از منطقه گریخت.^{۴۰}

آیت‌الله مفاقی سرانجام به حوالی تهران رسید و در زمین‌های حرم شاه عبدالعظیم بالشکری از پیروانش اردو زد تا مظفرالدین شاه را ملاقات



۵. و با در تهران و شمال و فرار شاه خرافاتی قاجار از شهر

وبادر استان های جنوبی ایران تلفات داشت، اما در شمال هم تلفات زیادی گرفت و در تهران نیز وضعیت برای شیوع وبا هموار بود. نخستین قربانی وبادر شمال کشور واوومپی بود که زمانی که بر بالین سرباز مریضی در قم حضور پیدا کرد آلوده شد و اندک زمانی پس از آن که به پایتخت رسید فوت کرد. در اوایل مرداد ماه ادعا می شد که وبایا لبع بر دویست قربانی در روز در شهر می گیرد.^{۳۵} شیوع این بیماری منجر به الگوهای مشابهی از وحشت و فرار در کوهستان های اطراف شد، به نحوی که خواهر مظفرالدین شاه، تاج السلطنه، بدین صورت توصیف می کند: «ما زن و شوهر از شدت وحشت نتوانستیم در منزل بمانیم؛ قرار دادیم به پشت کوه برویم. غفلت از این که، گرما و حرکت، خودش بیش تر تولید مرض می کند. یک قافله عظیمی تشکیل داده از شمیران حرکت کردیم. عده همراهان زن و مرد و بچه، هشتاد و شش نفر بود. منزل اول او آدویم خیلی خوش گذشت؛ ولی، پس از آن، اتصال در راه مریض می دیدیم، مرده می دیدیم. اغلب مریض ها رازنده نده از ده بیرون انداخته بودند و این بیچاره ها، در آفتاب سوزان با این مرض مشغول جان دادن بودند.»^{۳۶} در تهران حیات بازرگانی متوقف شده بود، مردم وحشت زده فرار می کردند، و مائترک قربانیان را پشت سر رهامی کردند. مظفرالدین شاه که از شیوع بیماری در پایتخت بی خبر بود، سرانجام زمانی که اقدامات احتیاطی غیرمعمول را دید، پزشکان را وادار کرد تا حقیقت را به او بگویند.^{۳۷} شاه که با پی بردن به این که وبادر آستانه در خانه اش قرار دارد حساسی وحشت کرده بود، به بهترین نحوی خودش را محصور کرد: «شاه در عمارت صاحبقرانیه، با یک تزلزل خاطری زیست می نمود. عبور و مرور به کلی در اطراف عمارت، حتا خود ده ممنوع بود. هیچ کس اجازه رفتن حضور رانداشت، جز نفر پیشخدمت و سیدبحرینی که از صبح تا شام، به تلاوت کتب مقدس و دعا های حفظ مشغول بود. امور مملکتی به کلی تعطیل.»^{۳۸}

زمان زیادی طول نکشید که شاه خرافاتی قاجار شهر را ترک کرد

گریخته بود. در موردی دیگر مردم عشیره ای لر زمانی که برای تجارت به شهر می آمدند، در حالی که وبایا فروکش کرده بود، فریب خوردند که وبادارد شهر را نابود می کند، و شهری های دغلباز با ایجاد اضطراب آن ها را متقاعد کردند که کالاهای شان را به قیمت های نازلی بفروشند و هر چه زودتر شهر را ترک کنند.^{۳۹} در شهر های دیگر جنوب نیز الگوهای مشابهی از خلافتکاری و بی نظمی ظاهر شده بود؛ برای مثال، در کرمان زمانی که والی شهر و مقامات محلی شهر را ترک کردند تا به مناطق سالم تری بروند، سارقان از این سردرگمی سوء استفاده و تلاش های ناموفقی کردند تا ز بانک شهر سرقت کنند.

مانند دوره پیشین شیوع وبادر سال ۱۲۷۱، بخش زیادی از ایرانیان همچنان مداخله الاهی را تنها راه حفاظت مطمئن در برابر این بیماری وحشتناک می دانستند. استغاثه نماز گزاران و آیین هایی توأم با فریاد آنان در استمداد از خداوند و امامان معصوم در سراسر جنوب دیده می شد، به نحوی که یک میسیونر انگلیسی گزارش داد: «شب گذشته مراسم روضه خوانی نزدیک خانه ما برگزار شد، با سروصدای زیادی از خداوند و علی استمداد می کردند: «یا علی پنجاه بار، یا حق» به دفعات زیاد، سپس «یا حق علی» باز پنجاه بار دیگر. گمان می کنم آن ها به دنبال رهایی از وباهستند، همه جای دیگر هم همین طور است، در شهر به ندرت کسی کار خاصی انجام می دهد، روضه خوانی ها هر روز برگزار می شود، شاید خداوند جواب ما را بدهد و اگر خدا بخواهد وبایا نفرستد.»^{۴۰} در شهر یزد روزانه ۲۵۰ مراسم عزاداری آیینی برگزار می شد. مردم همچنین در کار های خیر فعالیت بیش تری می کردند که روشی برای شکرگزاری خداوند بود تا وبایا متوقف گرداند.^{۴۱} با این حال نظریه میکروب، با وجود مقاومت جزمیات مذهبی در برابر سلامت و بیماری، به نفوذ خود در میان اقلشمار کم تر تحصیل کرده ادامه می داد. توصیف تخیلی پیش روی یکی از مواردی است که از طرف محلی های یزد ثبت شده است: «حاجی های می گویند که فرنگی ها روی پشت بام با تلسکوپ تماشا می کردند که میکروب وبایا را در هوا دیدند. بعضی های شان می گفتند شبیه به کله خشخاش است، بعضی دیگر می گفتند شبیه کرم است.»^{۴۲}

یادداشت ها:

۳۱. آرشیو جامعه تبلیغ مسیحیت، کتابخانه دانشگاه برمنگهام (آ. ج. ت. م.)، دفتر مجموعه های خاص، نامه های غیر رسمی، خاطرات و نامه های خانم ماری الن برایتی از مبلغان ایران.
۳۲. آرشیو جامعه تبلیغ مسیحیت، نامه های خانوادگی خانم برایتی، خاطرات نهم مرداد ۱۲۸۳.
۳۳. همان، یازدهم مهر ۱۲۸۳.
۳۴. همان، دوم مهر ۱۲۸۳.
۳۵. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ گزارش (ش. ۱۲۶) از سر آرتور هاردینگ به مارکوس لندسداون کی. جی.، قلهک، بیست و ششم تیر ۱۲۸۳.
۳۶. تاج السلطنه، پیشین.
۳۷. دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۲ گزارش (ش. ۱۲۰) از سر آرتور هاردینگ به مارکوس لندسداون کی. جی.، قلهک، یکم تیر ۱۲۸۳.
۳۸. خلاصه ای از وقایع ایران در گزارش های جداگانه نیامده است؛ دفتر وزارت خارجه ۶۰/۶۸۵ تلگرام بازرگانی (ش. ۸۷) از آقای ای. گرت دوف به مارکوس لندسداون کی. جی.، تهران، هجدهم خرداد ۱۲۸۳.
۳۹. تاج السلطنه، پیشین.



شاه خرافاتی قاجار
شهر را ترک کرد و
برای در امان ماندن
به تپه‌های طالقان در
۶۵ کیلومتری تهران
رفت. مبنای تصمیم
او استخاره‌ای بود که
گرفته بود. البته کم‌تر
از یک روز پس از
رسیدن به مقصد، وبا
به همراهان شاه نیز
رسید.

یادداشت‌ها:

۳۹. دفتر وزارت خارجه ۶۸۲/۶۰
گزارش محرمانه (ش. ۱۲۶) از
سر آرتور هاردینگ به مارکوس
لندسداون کی. جی.، قلهک،
بیست‌وششم تیر ۱۲۸۳.
۴۰. دفتر وزارت خارجه ۶۸۲/۶۰
گزارش (ش. ۱۲۶) از سر آرتور
هاردینگ به مارکوس لندسداون
کی. جی.، قلهک، بیست‌وششم
تیر ۱۲۸۳.
41. Tajal-Saltana, Crowning
Anguish, pp. 280-281.
۴۲. حاجی سیاح محلاتی و
معمدا السلطنه در میان افرادی
بودند که کمک به صندوق
امداد وبا را تقبل کردند. بنگرید
به: تریبیت، ش. ۳۲۴، هفتم
جمادی الاول ۱۳۲۲ ق. (سی ام
تیر ۱۲۸۳)، ۱۵۰۳-۱۵۰۵.
۴۳. همان، ۱۵۰۱.
۴۴. «زبان ملی»، ندای وطن، ش.
۸۴، یازدهم رمضان ۱۳۲۵ ق.
(بیست‌وششم مهر ۱۲۸۶)، ۲.

مریض‌خانه آمریکایی «را برای جلوگیری از بیماری منتشر کرد.^{۳۹}
پیرو توصیه‌های آمریکایی‌ها، اقدامات بهداشتی محیطی قوت
گرفت. محمدعلی میرزا، شاهزاده ایرانی و فرماندار استان شمالی
آذربایجان بلافاصله به پزشکان شایسته منطقه دستور داد که از قلمرو
او در برابر وبایی که در همان زمان در تهران شایع شده بود، مراقبت
کنند. میرزا زین العابدین خان ادهم لقمان الملک، پزشک تحصیل کرده
فرانسوی او قرنطینه ده‌روزه سفت‌وسختی را از جاده تهران به تبریز،
مرکز استان، برقرار کرد. حتابستگان سلطنتی و شخصیت‌های بانفوذ
نیز مجبور بودند دوره مراقبتی را در قرنطینه بگذرانند تا اجازه ورود
به شهر پیدا کنند. این قرنطینه مانع از انتقال وبا به تبریز شد. و بدین
ترتیب وبا پس از وارد آوردن تلفات سنگین در استان‌های جنوبی ایران
و سایر مناطق کشور، در پاییز سال ۱۲۸۳ به آهستگی شمال کشور را
نیز رها کرد.

۶. وبا، اصلاحات بهداشت محیطی و نارضایتی عمومی

شیوع وبا در سال ۱۲۸۳ در ایران نه تنها مفاهیم بهداشت محیطی
و بیماری را در گون ساخت، که به شکل گیری انقلاب مشروطه در
سال ۱۲۸۵ در ایران نیز کمک کرد. ناتوانی ایران از غلبه بر سیل عظیم
بیماران در طول شیوع این بیماری فراگیر، به مطالبه اصلاح کاستی‌های
زیرساخت درمانی کشور انجامید. تهران که بیش از هر شهر دیگر
ایران مریض‌خانه داشت، تسهیلاتش محدود به مریض‌خانه سلطنتی
چندده‌ساله، مریض‌خانه آمریکایی شصت‌تخت‌خوابی، مریض‌خانه نظامی
و مریض‌خانه صلیب سرخ روسی سی تخت‌خوابی می‌شد. روزنامه‌های
رادیکیالی نظیر ندای وطن، گرچه به مشکلات نظام درمانی کشور اذعان
می‌کردند، در عین حال، نگاه مشکوکی نیز به راه‌اندازی تسهیلات مورد
نیاز توسط کشورهای غربی داشتند: «این نکته را اروپاییان مدت‌هاست
که به خوبی می‌دانند که تصرف هر مملکت و تسخیر هر دولت، اول
شرطش اشاعه زبان خویش و محو نمودن زبان ملی آن قوم است، این است
که با کرورها مخارج اول دفعه در هر بلدی تأسیس مریض‌خانه و مدرسه
می‌نمایند که بدین حیلت زبان خود را اشاعت دهند و الا یقیناً دولت آمریکا
با ما این قدر اظهار مهربانی نمی‌کنند و بدین پایه دلش به حال مانسوخه
است دولت روس در مملکت ما برای چه مریض‌خانه و مدرسه برپا می‌کند
و این پایه مخارج را متحمل می‌شود؟ این دوستی قبل از آشنایی از کجا
پدید آمد؟»^{۴۰} عقب‌ماندگی زیرساخت بهداشت عمومی ایران منجر به
کمبود مریض‌خانه نبود، مدیریت شهری و بهداشتی نیز از زمان شیوع

و برای در امان ماندن به تپه‌های طالقان در ۶۵ کیلومتری تهران رفت.
مبنای تصمیم او استخاره‌ای بود که گرفته بود، و بنابراین با توصیه‌های
پزشکان نگرانی که به او هشدار می‌دادند، ارتفاعات برای قلب بیماراش
ضرر دارد، مخالفت می‌ورزید.^{۴۱} البته کم‌تر از یک روز پس از رسیدن به
مقصد، وبا به همراهان شاه نیز رسید و عین‌الدوله، رئیس‌الوزرا، از ترس
این که مورد شتمات قرار بگیرد، به شاه خبر نداد که اردوی همراهش
آلوده به وبا شده است. پزشکان شاه که از موضع رئیس‌الوزرا مبنی بر
این که «مسلمانان در پناه خدا هستند» به خشم آمده بودند لازم دیدند
به پادشاه هشدار دهند که وبا در کاروان شاه است و اگر در اردو بماند
آن‌ها ضامن سلامت او نخواهند بود. این چنین بود که مظفرالدین شاه
وحشت‌زده برای ترک اردوی همراهان مریض، نقشه یک سفر مخفیانه
به اروپا با اتومبیل را کشید. اما زمانی که به عمق فاجعه کناره‌گیری
سیاسی با «فرار ناگهانی و مفتضحانه» در دوران یک اوج بحران
اضطرابی ملی پی‌ریز، این فکر را کنار گذاشت و تصمیم گرفت به تهران
بازگردد. پیش از ورود شاه، کارگران اجساد دفن‌نشده سربازان و بازده را
از خیابان اصلی کاخ نیاوران جمع‌آوری کردند و اماکن سلطنتی مقابل
فضای ورودی شاه را ضدعفونی کردند تا از وحشت او کاسته شود و او
بازگردد. در تهران شاه و وحشت‌زده خودش را قرنطینه کرد و دسترسی
به خود را حتماً برای وزیران محدود کرد و باعث شد تشکیلات دولت
به تدریج از کار بیفتد.

اما بر خلاف شاه، در روزهای اولیه شیوع بیماری «در حالی که
تمام پزشکان بومی به جز یک نفر فرار کرده بودند»، رئیس‌بلدیه تهران
«شبان‌روز کاری می‌کرد تا حفاظت بهداشتی شهر را سر و سامان بدهد»
و در حالی که سایرین وحشت کرده بودند او به انجام وظایفش مشغول
بود. البته رئیس‌بلدیه تهران خیلی زود پس از شیوع بیماری در گذشت و
از اولین تلفات بیماری وبا در تهران بود. بدتر از آن یکی از معدود پزشکانی
هم که فرار نکرده بود تصادفاً پس از آن که اسید کربنیک را اشتباهاً به
جای شراب برندی سر کشید، جان باخت.^{۴۲} این شرایط حکومت را فلج و
«تهران را به گورستانی بی‌انتها با ساکنانی مرده تبدیل کرد».^{۴۱} در چنین
شرایطی اداره گمرکات و میسوین‌های مسیحی-آمریکایی وظیفه امداد
پایتخت را بر عهده گرفتند. آمریکایی‌ها داوطلبانه مریض‌خانه صحرایی
وبا با چهل کارمند را کم‌تر از دو روز پس از شیوع بیماری، راه‌اندازی کردند
و به درمان شبانه‌روزی سیل انبوه بیماران مشغول شدند. خدمات مدنی
آمریکایی الهام‌بخش برخی از ساکنان باقی‌مانده تهران شد تا از طریق
سپاه امداد وبا به مراقبت از هموطنان‌شان بپردازند. اعانات بانک‌های
روسی و انگلیسی (هر کدام بالغ بر هزار تومان) و دولت ایران (هزار و پانصد
تومان)، بودجه این گروه را تأمین کرد، وزیر خارجه ایران نیز دو بیست
تومان از املاک خصوصی‌اش را اختصاص داد و سایر شخصیت‌های
بانفوذ نیز اعاناتی شخصی در همین میزان پرداخت کردند.^{۴۲}

ساموئل جردن آموزگار پرآوازه و بنیان‌گذار کالج آمریکایی تهران
(دبیرستان البرز) عضو برجسته‌ای از سپاه امداد وبا بود و وقتی بیماری
به پایتخت رسید، او و همسرش در حال تکمیل نخستین بخش از
مأموریت‌شان در ایران به عنوان آموزگاران مدرسه پسرانه آمریکایی
تهران بودند. در حالی که بسیاری از خانواده‌ها در تهران، از ترس وبا،
اعضای بیمار خانواده را از خانه بیرون می‌انداختند تا در گوشه خیابان
بمیزند، جردن همراه با برخی از دانش‌آموزان و معلمان مدرسه‌اش با
کالسکه‌های اجاره‌ای در شهر گشت می‌زدند و این قربانیان رها شده را
به مریض‌خانه آمریکایی منتقل می‌کردند، به نحوی که تنها در تیرماه
۱۲۸۵ مورد را از خیابان به مریض‌خانه منتقل کردند.

به طور کلی نرخ مرگ‌ومیر شصت در صد مبتلایان بود. تمام
خانواده‌هایی که در فاصله یکی-دو روز از یکدیگر در تهران می‌مردند، اگر
از نحوه انتقال وبا آگاه می‌بودند، مرگ‌شان قابل اجتناب بود. آمریکایی‌ها
برای آموزش مردم، به سرعت جزوه‌هایی را چاپ کردند که راهنمایی‌ها
و احتیاط‌های ساده‌ای را برای جلوگیری از سرایت بیماری توضیح
می‌داد و به صورت رایگان در بازار تهران پخش می‌شد. حتی یک روحانی
ارشد شیعه از این جزوه کیپی برداشت و با اسم خود آن را پخش کرد که
باعث حیرت مبلغان آمریکایی شد. هفته‌نامه تربیت هم «توصیه‌های





احیای مجلس حفظ الصحة ایران تجسم آرزوهای ملت برای جبران کمیته‌های بهداشتی کشور و نهادینه کردن بهداشت عمومی در سطح ملی بود تا مانع از شیوع بیماری‌های واگیردار در آینده باشند.

یادداشت‌ها:

۴۵. «بقیه تحقیقات جناب دکتر میرزا محمدخان کرمانشاهی دام جلاله در باب کله»، تربیت، ش. ۲۳۳، سی‌ام ربیع‌الثانی ۱۳۲۲ ق. (بیست و سوم تیر ۱۲۸۳)، ۴۹۸. ۴۶. تربیت، ش. ۳۲۶، بیست و هفتم جمادی‌الاول ۱۳۲۲ ق. (بیستم مرداد ۱۲۸۳)، ۱۵۲۲-۱۵۲۳. ۴۷. همان‌جا.

48. AMAE, Correspondance Politique et Commerciale (Nouvelle Série), 1897-1918 (NS), Perse, vol. 1 (1896-1904). Dépêche (direction politique n. 49) Mr. DeFrance, ministre de France à Téhéran à Son Excellence le ministre des affaires étrangères à Paris. Téhéran, 28 Août, 1904.

۴۹. سند (ش. ۱۴۵) کرمانشاه، در اتحادیه و همکاران، وبای عالمگیر، ص. ۱۹۶. ۵۰. «ایران رودرو با قحطی. وزیر از کمیته‌های جدی در میان مردم صحبت می‌کند. بسیاری از مردم گر سینه‌اند»، واشینگتن پست، دهم نوامبر ۱۹۰۵ (نوزدهم آبان ۱۲۸۴).

“Persia Faces Famine. Minister Tells of Dire Want among His People. Many Facing Starvation,” Washington Post, November 10, 1905.

51. AMAE, Correspondance Politique et Commerciale (Nouvelle Série), 1897-1918 (NS), Perse, vol. 1 (1896-1904). Dépêche (direction politique n. 49) Mr. DeFrance, ministre de France à Téhéran à Son Excellence le ministre des affaires étrangères à Paris. Téhéran, 28 Août, 1904.

۵۲. ناظم الاسلام کرمانی (۱۳۶۲)، تاریخ بیداری ایرانیان، ویراست چهارم، تهران: انتشارات آگاه، ج. ۱، ص. ۲۴۶.

وباد در سال ۱۲۷۱ تغییر ی نکرده و همگام با نگرش‌های متحول مردم در خصوص بهداشت محیطی و بیماری متحول نشده بود. یادداشتی در سال ۱۲۸۳ در روزنامه تربیت گزارا مواجهه‌های اولیه مذهبی به نگرش‌های تجربی غربی، در زمینه ضد عفونی و بهداشت را به خوبی روایت می‌کرد: «منع و حراست از خشکی و بر بسیار مشکل است خاصه برای عوام و مردم نادان و جهالی که حرکاتشان در تحت هیچ قاعده و قانونی نیست و اغلب خود را با این عبارت خوشحال می‌کنند و می‌گویند «خدا حافظ است» بنده هم عرض می‌کنم خدا حافظ است اما به شرطها و شروطها و هیچ شک نیست که خدا جل شأنه العزیز خالق تمام موجودات می‌باشد و همان طور که عقرب و مار و افعی و مور و ملخ و آتش آفرید، نباتات و حیوانات بسیار کوچک ضاره خلق فرمود که با ذره بین می‌توان آن‌ها را دید و چون آن جانوران ضاره وارد بدن انسان یا حیوان شوند تولید مرض می‌نمایند و حق مبارک و تعالی عقل و چشم و دست و پا به آدمی داده که خود را حفظ کند و در صورتی که بدانداگر دفع عقرب یا آتش ننماید گرفتار او می‌شود و می‌سوزد و باید آن را دفع نماید نه این که از تبلی بیکار بنشیند و بگوید خدا حافظ است. آیا اگر عقرب را روی دست خود ببینی یا آتش در جامه‌ات افتد، بیکار می‌نشینی و می‌گویی خدا حافظ است؟ گمان نمی‌کنم»^{۴۵}

گرچه در خطابه‌های مذهبی این باور همچنان تبلیغ می‌شد که از نظر مذهب بر آب کر خدش‌های وارد نیست، اما در میان عموم مردم باسواد ایران، آب آلوده به عنوان عامل اصلی شیوع بیماری و با شناخته شده بود. این درک عرفی از بیماری‌های عفونی پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ای داشت. مردم ایران به طرز فزاینده‌ای در یافته بودند که شیوع بیماری‌های واگیردار را می‌توان کنترل کرد و با حفظ استانداردهای بهداشتی، مطابق آنچه علوم غربی حکم می‌کنند، می‌توان تلفات را کاهش داد. آن‌ها به آستگی از تعصب و جزمیت‌هایی که مشخصه بارز واکنش آنان به بیماری وبا در گذشته بود، فاصله می‌گرفتند. در حالی که این نگرش بهداشتی تجربی محور پس از شیوع بیماری در سال ۱۲۷۱ شتاب زیادی گرفته بود، مطالبه فزاینده از دولت برای ارتقای بهداشت عمومی کشور از این فکر سرچشمه می‌گرفت که مردم می‌توانند محیط‌شان را به گونه‌ای تغییر دهند که در برابر بیماری‌های مسری سالم‌تر و مقاوم‌تر باشد. روزنامه‌ها تأکید داشتند که ایرانیان باید با پاکیزه نگه داشتن خانه‌ها، محله‌ها، خیابان‌ها و کانال‌های آب مسئولیت بهداشت اجتماعات‌شان را بر عهده بگیرند. جریده هفته تربیت با اشاره به جایگاه ممتازی که تهران داشت، می‌گفت «دار الخلافه تهران که پایتخت ایران است قلب مملکت» است بدین خاطر «مرکز اعمال صحه می‌باشد و سایر ولایات و ایالات که حکم اعضا و اجزا دارند به حرکت مرکزی و قلب نظر دارند و رفتار». این جریده از بلدیة پایتخت می‌خواست که اقدامات بهداشتی وزیر بلدیة تازه مرحوم شده را که «جان گرمی خود را فدای خدمت دولت و ملت نمود و به عقیده بسیاری از صاحب نظران شهید مُرد و گوی سعاد ت بُرد» ادامه دهد.^{۴۶} بر پایه نگاهی عرفی گرایانه، تربیت از مقامات انتقاد می‌کند که چرا وضعیت بهداشتی شهر را به صورت «هر چه خدا می‌خواهد» رها کرده‌اند. نویسنده تربیت گامی هم فراتر رفته و به طعنه می‌گفت دلیل بی توجهی فراگیر دولت به بهداشت، به احتمال زیاد آن است که «خدا خواسته است هر کس زهر بخورد بمیرد»^{۴۷}

احیای مجلس حفظ الصحة ایران تجسم آرزوهای ملت برای جبران کمیته‌های بهداشتی کشور و نهادینه کردن بهداشت عمومی در سطح ملی بود تا مانع از شیوع بیماری‌های واگیردار در آینده باشند. حکومت ایران برای نخستین بار در طول چند دهه اخیر گزارش‌های مجلس حفظ صحه را برای عموم مردم منتشر می‌کرد و جراید هوادار حکومت بر خواست شاه از انجمن برای برگزاری هفتگی جلسات تأکید می‌کردند که واکنشی بود به این دیدگاه روبه رشد در میان مردم که سلطنت مسئول سلامت اتباعش است. اما ر و شکستگی اقتصاد ایران مانع از این بود که این مجلس بر نامه‌های جاه طلبانه خود را در کوتاه مدت اجرایی کند. بنابراین تا زمان سر آغاز انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ مطالبه برای ارتقای وضعیت بهداشت و سلامت عمومی بی پاسخ ماند و بر موج فزاینده نارضایتی‌ها افزوده شد. خشم ایرانیان از دولت پس از شیوع وبا آن قدری بر جرسته

شده بود که نویسنده گزارش دیپلماتیک فرانسه از تهران در گزارش خود آورده بود: «بیماری واگیردار وبا پایتخت را نابود کرد و تقریباً تمام استان‌ها به کندی صورت می‌گیرد و حتا برای مدتی تمام امور متوقف شد، حالت رخوت و دلهره‌ای در کل کشور احساس می‌شد. می‌توانم بگویم که نارضایتی عمومی است. این حاکمیت که هیچ‌گاه محبوبیتی نداشته است، امروز از همیشه منفر تر است و رئیس‌الوزرا احتما محبوبیتش از سرورش نیز کم تر است.»^{۴۸} آخرین شیوع وبا نه تنها به شعله‌ور شدن خشم مردم به واسطه بی‌اعتنایی حکومت انجامید، بلکه با هم گسیختن تار و پود اقتصادی پیش تر صدمه دیده ایران، بر نارضایتی عمومی افزود. این بیماری واگیردار که «کشاورزان را کشت و کشاورزی را متوقف کرد»، باعث کمبود گسترده غذایی شد.^{۴۹} در اوج شیوع بیماری، کشاورزان «زمین‌های حاصل خیز برنج» در شمال غرب کشور، زمین‌های‌شان را ترک کرده و به کوه‌های مرتفع امن پناه برده بودند. قرنطینه که قرار بود سرایت بیماری را متوقف کند، محصولات کشاورزی را نابود کرد. به‌ویژه در طول دوره‌های بحرانی ماه‌های بهار و تابستان، محدودیت تردد در روستاها باعث تأخیر در برداشت‌ها و مانع از پاک‌سازی کانال‌های آبرسانی به زمین‌های کشاورزی و مانع رساندن روزانه موارد ضروری خوراک دام، یونجه و هیزم از روستاهای اطراف شده بود. آن چنان که یک ناظر روایت کرده بود: «این مداخلات قرنطینه بدتر از خود بیماری هستند. اگر این بیماری ده روز دوام بیاورد، این مداخلات باعث قحطی گسترده در آینده خواهد شد.»^{۵۰}

بیماری وبا با متوقف ساختن تجارت زمینی و دریایی ایران، اوضاع را وخیم تر کرد. برای مثال، حملان و قاطرچی‌های بغداد از بردن کالا به داخل ایران به خاطر قرنطینه سرسختانه و حقوق گمرکی در مرز ایران - عثمانی امتناع می‌کردند. کسب و کار در مرکز بازرگانی جنوب در شیراز متوقف شد، نه تنها به خاطر کاهش انتقال کالا به بندر بوشهر، بلکه به واسطه ممنوعیت تردد بین دو شهر در دوران شیوع وبا. قرنطینه‌های داخلی نظیر مورد تبریز و فقدان گسترده امنیت نیز به طرز قابل توجهی بازرگانی در امتداد مسیرهای اصلی ایران در شمال را محدود کرده بود. تجارت داخلی متوقف شده بود، به جز مواد غذایی و شراب برندی که معروف شده بود باعث پیش‌گیری از وبا می‌شود. بدین ترتیب تا اواخر ۱۲۸۳، بر اثر شیوع وبا، درآمدهای گمرکی ایران بیش از سی درصد سقوط کرد. برای جبران این خسارات بود که رئیس‌الوزرا هزینه‌های دولت در پرداخت مستمری و حقوق کارکنان را کاهش و مالیات‌ها را افزایش داد. با این حال، دولت از این درآمد برای بازپرداخت دیون قابل توجهش به تجار خودداری می‌کرد. فقدان پاسخ‌گویی مالی تهران، نارضایتی فزاینده اجتماعی را چندبرابر کرد و این نارضایتی به مناطق روستایی کشیده شد. نمونه شاخص این نارضایتی عدم پرداخت مالیات از طرف چند روستا بود. حنا اعضای خانواده سلطنتی از سقوط وضعیت مالی و اقدامات سخت‌گیرانه مالیاتی ناراضی بودند. برادر شاه، ایران را ترک کرده و ساکن استامبول شده بود و یکی از خواهرانش پاریس را به عنوان پناهگاه مالیاتی برگزیده بود و آن‌جا «باسبک و سیاق اروپایی» زندگی می‌کرد.^{۵۱}

۲. وبا، تقویت انجمن‌های مخفی انقلابی و انقلاب مشروطه

در واکنش به نارضایتی فزاینده از دولت، انجمن‌های مخفی انقلابی چندبرابر شدند. اعضای این انجمن‌ها خنثی‌گرای سیاسی، مذهبی و تجاری بودند که تغییرات رادیکال اجتماعی و سیاسی را مطالبه می‌کردند. برای مثال «انجمن مخفی» ای که سال ۱۲۸۴ در تهران پایه‌گذاری شد، اعضای‌ش شامل ناظم الاسلام کرمانی، میرزا احمد کرمانی، شیخ محمد فیلسوف الدوله شیرازی، سید بهرمان خلخالی و شیخ حسینی علی بهبهانی می‌شد که بعد تر در زمره رهبران و خطیبان مهم انقلاب مشروطه قرار گرفتند. این انجمن پس از تأملات بسیار بر سر نوسازی، آموزش و عدالت اجتماعی بر سر برنامه مشروطیت از طریق انقلاب موافقت کرد. در نخستین جلسه انجمن مخفی توجهات اعضا معطوف به وضعیت

یادداشت‌ها:

۵۳. همان، صص. ۲۴۹-۲۵۱.
۵۴. همان، ص. ۲۶۰.
۵۵. همان، صص. ۲۶۰-۲۶۱.
۵۶. انجمن مخفی تقلا بسیاری زیادی داشت که از لحن و گفتار مذهبی مناسبی استفاده کند، حتی زمانی که به امور دنیوی نظیر فقدان بهداشت در کشور می پرداخت. این انجمن بارها تأکید می کرد که دیدگاه‌هایش هیچ تضادی با اسلام ندارند. این وضعیت در کنار این واقعیت که اغلب اعضای این انجمن از روحانیون میان‌رتبه بودند بدین معناست که مفاهیم غربی در خصوص دلایل بیماری و بهداشت فردی دیدگاه‌های سنتی مذهبی در این موضوع را به حاشیه رانده است.

57. AMAE, Correspondance Politique et Commerciale (Nouvelle Série), 1897-1918 (NS), Perse, vol. 1 (1896-1904). Dépêche (direction politique n. 49) Mr. DeFrance, ministre de France à Téhéran à Son Excellence le ministre des affaires étrangères à Paris, Téhéran, 28 Août, 1904.

ماه بعد، گروهی از تجار که از تعرفه‌های جدید ناراحت بودند به نشانه اعتراض در مسجد شاه‌العظیم بست نشستند و بار دیگر خواستار برکناری نوز شدند. در آذرماه ۱۲۸۴ پس از آن که دولت دو تاجر پرنفوذ را فلک کرد تا به‌زور قیمت شکر را پایین بیاورد، بازار در اعتراض بسته شد و گروهی مرکب از ده هزار تاجر، رهبران مذهبی و طلاب علوم دینی در شاه‌العظیم بست نشستند. شاه مطالبات معترضان را پذیرفت، بدین نحو که والی‌ای را که دستور تنبیه آنان را داده بود برکنار کرد و پذیرفت عدالت‌خانه شورایی تأسیس کند. در تابستان ۱۲۸۵ زمانی که شاه تلاش کرد برخی از مبلغان ضدحکومت را دستگیر کند و از تشکیل عدالت‌خانه‌ای که قولش را داده بود، امتناع ورزید، اعتصاب‌ها از سر گرفته شد. وقتی در دو مورد سربازان سواره نظام و نیروی پلیس ایران به سوی جمعیت آتش گشودند، تظاهرات به خاک و خون کشیده شد و روحانیون ایران نیز که بازخمی و کشته شدن برخی از معترضان تحریک شده بودند به تحصن پیوستند و عملاً نظام عدلیه ایران را تعطیل کردند. بیش از دوازده هزار نفر در آن زمان در محوطه دیپلماتیک انگلیس بست نشستند و خواستار آن شدند که شاه مجلس تشکیل دهد و قانون اساسی را به‌نحوی تدوین کند که قدرت سلطنت را مشروطه کند. مظفرالدین شاه که با اعتصاب عمومی در تهران و امواج مخالفت‌ها در استان‌ها مواجه شده بود مطالبات آنان را در سیزدهم مرداد ۱۲۸۵ پذیرفت و نخستین مجلس ایران سه ماه بعد تشکیل شد تا وقفه‌ای کوتاه در تاریخ بلند استبداد در ایران به وجود آید. بدین ترتیب ظهور روحیه بهداشت شهری، میراث ماندگار جنبش سلامت عمومی در دوره‌ای از ایران است که به انقلاب مشروطه ختم شد. □

ضعیف بهداشت محیطی کشور بود از جمله «کوچه و خیابان‌ها کثیف، حمام‌ها و آب‌ها بدبو و نجس».^{۵۲} این انجمن به دولت به خاطر بنا نکردن بیمارخانه یا تیمخانه در شهرهای ایران و برطرف نکردن نیازهای بهداشتی مملکت حمله می کرد: «یا دولت سه‌هزار ساله ایران مقتدر نیست که در هر یک از شهرهای معظم خود اداره صحتیه برپا نموده سه - چهار نفر طبیب موظف بدان جاها گمارد که مردمان آن شهر را از اجل معلق که اثر جهل و نادانی متطببین [پزشک‌نمایان] است برهاند؟ چرا به جهت معالجه جذام و برص که در دوره اول معالجه آن‌ها خیلی آسان است بیمارخانه نباشد ... در این باب آنچه لازم است تنها حس نیست و تدبیر و درستکاری و بی‌طمعی است. در صورتی که ملت خود را از دولت و دولت خود را از ملت دانست و فهمید که اینان لازم غیرمفارق و تنها در لفظ دو، اما در معنی واحدند، همه کارهای سخت ساخته و پرداخته می‌شود.»^{۵۳}

انجمن مخفی همچنین حکومت را به خاطر مالیات‌های بالا، قیمت گزاف مواد غذایی و فقدان سرمایه‌گذاری در آموزش به یاد انتقاد می گرفت. این انجمن در جلسه سومش تهران را به خاطر نداشتن جاده‌های هموار و کارخانجات و به‌ویژه آب آشامیدنی سالم نیز سرزنش کرد: «اندکی در امر آب ملاحظه کنید که تمام ممالک متمدنه و غیرمتمدنه از جهت آب از حیث پاکیزگی و محفوظیت راحت و آسوده می‌باشند. ما ایرانی‌ها باید این گونه آب‌های کثیف و مملو از نجاسات را به این ذلت و خواری بباشیم، آن‌هم محدود و ممنوع».^{۵۴} اعضای انجمن حتا شاه و رئیس‌الوزرا را که معمولاً غیرقابل انتقاد بودند، به خاطر پول گرفتن بابت «آب‌های کثیف که حیوانات از شرب آن کراهت دارند» مورد انتقاد قرار می داد.^{۵۵} این انتقادات بیانگر آگاهی فزاینده در خصوص مسئولیت حکومت در تضمین دسترسی همگانی به آب تمیز به عنوان بخشی از مسئولیت‌های امور بلدی بود. در جلسات انجمن مخفی، بهداشت عمومی شاخص روشنی بود که نشان می داد خواست اصلاحات در میان انقلابیون، دربردارنده نیاز به بهبود وضعیت ضعیف بهداشت فردی و محیطی در کشور است. در همین حال نخبگان قدرتمند مذهبی نیز به طرز روزافزونی مفهوم عرفی بهداشت محیطی را آن‌طور که این انقلابیون تشریح می کردند، می‌پذیرفتند.^{۵۶}

در سال ۱۲۸۴ و خیم شدن اقتصاد منجر به تورم دورقمی و ۳۳ درصد افزایش قیمت شکر، و نود درصد افزایش قیمت گندم شد. کشور با شرایط نزدیک به قحطی روبه‌رو بود و تهران نمی‌توانست به‌خاطر جنگ روسیه-ژاپن، برای جبران کمبودها مانند گذشته از روسیه گندم وارد کند. کاردار فرانسه در تهران تأثیر زاینبار درازمدت بیماری واگیردار بر بازرگانی در ایران را به صورت زیر توصیف می کرد: «این بیماری واگیردار اکنون به طرز قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است: کسانی که فرار کرده بودند به خانه بازگشته‌اند اما تجارت که شش هفته کاملاً متوقف بوده است دوباره به حالت اول برنگشته است. نظام بازرگانی که پیش‌تر تأثیرات منفی جنگ روسیه و ژاپن را تجربه کرده بود با وضعیت اسفبار بهداشتی کشور، تقریباً نابود شده است و گمرکات جنوب دریافتی‌های شان تنزل پیدا کرده است که عمدتاً به خاطر بیماری‌های واگیردار و وبا طاعون است که چندین ماه در منطقه خلیج فارس یک‌ه‌تاز بودند؛ مطابق با اطلاعاتی که به آقای نوز رسیده است، دریافتی‌های آن‌ها به نسبت بسیار وحشتناکی تنزل یافته است: تمام داده‌ها نشان می‌دهد که امسال برای ایران سال اسفناکی خواهد بود.»^{۵۷}

سقوط اقتصاد و ناتوانی حکومت در برآورده ساختن انتظارات عمومی به ایجاد اعتراضات عمومی فزاینده‌ای منجر شد که در نهایت به انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ انجامید. انقلاب با ناآرامی‌های سال ۱۲۸۴ آغاز شد، زمانی که اداره گمرکات بوشهر در واکنش به تنزل درآمدهایش تعرفه‌های بالایی را بر واردات وضع کرد. تجار از ترخیص کالاهای شان از طریق گمرک خودداری کردند و شرط‌شان این بود که شاه قوانین گمرکات وضع‌شده جدید را لغو کند. اندکی پس از آن، طلاب دینی تصویری از زورف نوز، مدیر اداره گمرکات توزیع کردند که در یک مراسم بالماسکه، نقالی از یک روحانی شیعه به صورتش زده بود. این موضوع باعث جریحه‌دار شدن رهبران مذهبی ایران شد و آن‌ها خواستار برکناری کارکنان بلژیکی‌ای که در استخدام دولت بودند، شدند. یک



دکتر تولوزان (وسط) و اعضای مجلس حفظ الصحه.



اجساد حیوانات در شهر تهران به هنگام بیماری همه گیر در سال ۱۲۸۳.



۱۱۷۶
آغاز سلطنت
فتح‌علی‌شاه

● آغاز سلطنت
● کشفیات جهانی
● سال‌های وبادر ایران

۱۱۹۶

آسیب‌داری وبادر
شناسایی وبادر

۱۲۰۰

اولین ورود وبادر
به ایران

۱۲۰۸



۱۲۱۳
آغاز سلطنت
محمدشاه

۱۲۲۵



۱۲۲۷
آغاز سلطنت
ناصرالدین‌شاه

۱۲۳۱

۱۲۳۲

مدرسه‌دار الفنون
مرکزی علمی برای
مواجهه وبادر

کنند تا سر و گوش غوطه‌ور می‌ساختند. چنانچه بیمار فقیر بود او را با «سر» در اولین حوض یا استخر که موجود بود می‌غلتاندند و چنانچه بیمار از ثروتمندان بود، آب را نخست با برف خنک می‌کردند. تعدادی طی این اعمال و بسیاری بر اثر تأثیرات آن می‌مردند. و بدین سان بر شمار مردگان وبادر نتیجه ترس و وحشت و سهل‌انگاری افزوده می‌شد.

داروی وبادر: از آب سرد و آبغوره تا شلیک به آسمان

جیمز بیلی فریزر
سیاح و بازرگان انگلیسی



وبادر سال ۱۸۲۱ در شیراز به شهر یورش آورد، اما نتوانست به سکونتگاه‌های یهودیان و ارامنه برسد. و از آن جا که این مردم عادت مصرف مشروبات قوی را داشتند، بسیاری این گونه تمایل نشان دادند که محافظت آنان از وبادر می‌بایست در نتیجه این الگوی مصرف مشروبات باشد و از این رو خود نیز به صورت حریصانه‌ای مست می‌کردند. بعضی نیز تحت تأثیر مشترک کنیاک و ترس‌شان، در حملات ترس و وحشت، با جار و جنجال به خیابان‌ها می‌ریختند؛ در حالی که تعدادی نیز در نتیجه افراط در مشروب، جسور می‌شدند و حریف قابل لمسی را در برابر خود تجسم می‌کردند و وحشیانه با صدای بلند داد می‌زدند که «بیماری کجاست، بگذارید این ناخوشی وحشتناک، خود را نشان دهد، تا با او بجنگم و او را از پای در آورم». [...] در کازرون، با شلیک تفنگ و تولید صدا، تلاش می‌کردند تا بیماری را دور نگه دارند، ساکنین شیراز نیز برای جلوگیری از رسیدن بیماری به چنین روشی اقدام کردند، اما حاکم آن جا با شنیدن سروصدا، اظهار داشت که آن‌ها حقوق هستند که پیش از رسیدن دشمن چنین اقدامی را انجام می‌دهند. افراد عامی (این گونه که ما شنیدیم) با عقیده خرافی پرست معمول خود در مورد اجسام سماوی، بروز بیماری را به تأثیر ستاره سهیل که در آن زمان در افق مقداری قبل از طلوع خورشید قابل رؤیت می‌شد ارتباط می‌دادند. [...] و با بر اساس باورهای معارف طب سنتی ایران در هاله

۱۱۹۶ شمسی

کولرا که به وبادر هندی یا وبادر آسیایی نیز معروف شد، مورد شناسایی قرار گرفت.

اولین ورود وبادر به ایران در عصر فتح‌علی‌شاه

۱۲۰۰ شمسی

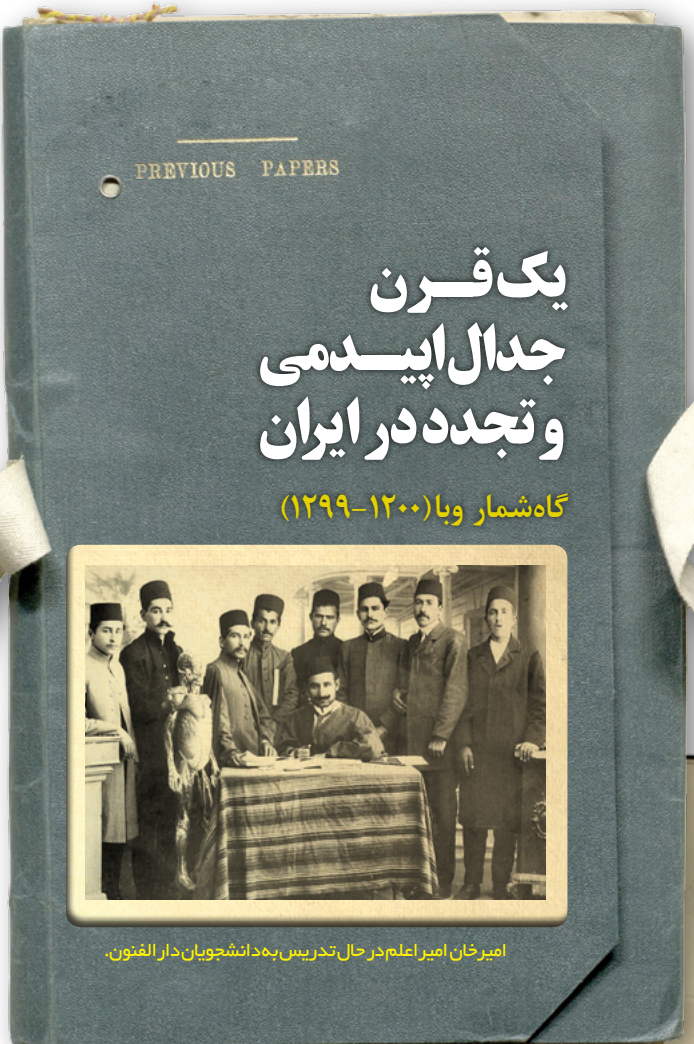
وباد از هند به مسقط و از طریق خلیج فارس به ایران رسید و فقط در شیراز دوسوم جمعیت را کشت قربانیان وبادر ایران که تا پاییز سال بعد ادامه داشت، ده‌ها هزار نفر گزارش شد.

○ حاج‌زین‌العابدین شیرازی: شیرازیان کفاره گناهان خود را می‌دهند و باری تعالی بالای وبادر بر آن‌ها گماشت و در مدت قلیلی جمع کثیری طریق عدم پیش گرفتند.

○ لسان‌الملک سپهر: در سراسر مملکت از صدهزار تن افزون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهده نکرده بودند. (ناسخ‌التواریخ)

داروی وبادر: کوراسو و غوطه در آب برف جیمز ریچ، شرح سفر به شیراز

در شیراز به محض شنیدن خبر وبادر، حاکم حسینعلی میرزا فرمانفرما و اطرافیان فرار کردند بی‌آن که دستور العملی جهت حفاظت از شهر و مردم بدهند، اهالی را به حال خود رها نمودند. به راستی این بی‌شرمانه‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین اقدامی بود که به همه عمر شاهدش بودم [...] در شیراز بیمار را وادار می‌کردند که مقداری آبغوره مخلوط با نمک که کوراسو می‌نامیدند و می‌گفتند که برای از میان بردن صفرا و تقویت معده مؤثر است ببلند و در سردترین آبی که می‌توانستند مهیا

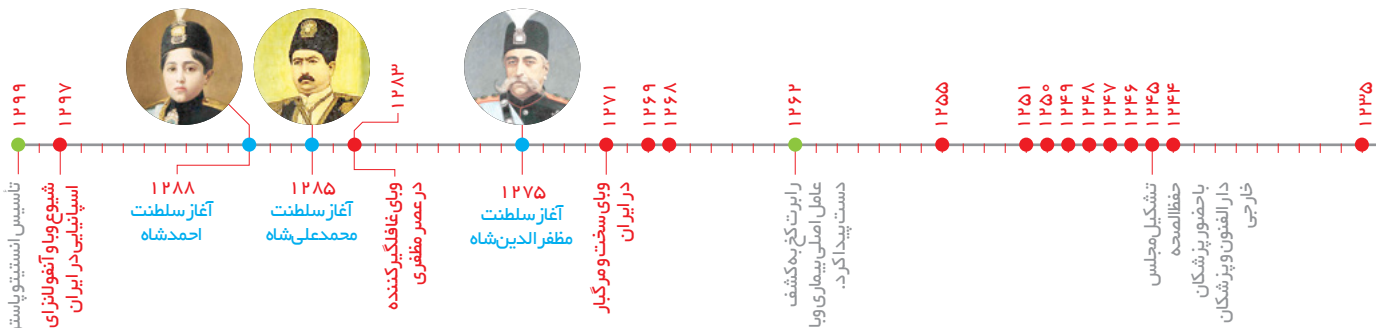


امیرخان امیر اعلی‌در حال تدریس به دانشجویان دار الفنون.



۵	۴	۳	۲	۱
۳	۷	۳	۷	۵

انجمن بلاها حفظ کند و از وبادر و طاعون و
مفاجات بسیار مجرب و شکی نیست هم هم
همه روز و شب و صبح و عصر و شب و صبح
روز و شب و صبح و عصر و شب و صبح
روز و شب و صبح و عصر و شب و صبح
روز و شب و صبح و عصر و شب و صبح



اولین جزوه تشخیصی و بستری بیماران مبتلا به وبا

دکتر پولاک

سال ۱۳۳۲ شمسی



دکتر یاکوب ادوارد پولاک ابتدا معلم طب در دارالفنون و پس از مرگ دکتر کلو که، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه شد. (پس از پولاک دکتر تولوزان این سمت را عهده دار بود). پولاک همزمان با اولین شیوع وبا در عهد ناصری، به سفارش ناصرالدین شاه رساله‌ای دربارهٔ علائم بیماری وبا و راه‌های مداوای بیمار نوشت که اکنون نسخه خطی آن در

شده؛ در خصوص قرنطینه، شست و شوی میوه‌ها، و آداب تدفین مردگان. شربت سکنجبین برای مداوای مبتلایان وبا شیوع پیدا کرد، اما تا یک سال بعد که وبا از ایران رفت ده تا بیست درصد جمعیت تهران قربانی وبا شدند. چهار نفر از نزدیکان شاه از جمله پسر هفت ساله او نیز بر اثر وبا درگذشتند.

۱۳۲۹ شمسی

وبای سختی به تهران رسید که تا سال بعد نیز قربانی می گرفت.

وباهای پیایی در عصر ناصری

۱۳۳۱ شمسی

وبا در فصل پاییز از شمال وارد ایران شد، فقط در تبریز دوازده هزار نفر قربانی گرفت و بهار به تهران رسید. مظفرالدین میرزا، فرزند تازه متولد شده ناصرالدین شاه، علائمی از ابتلا نشان داد. ده درصد جمعیت تهران، حدود دوازده هزار نفر، جان دادند. اولین جزوه‌های جدی پزشکی و مقابله با بیماری با پیگیری نخست وزیر ناصرالدین شاه، امیر کبیر، در مدرسه تازه تأسیس دارالفنون نوشته شد. دارالفنون در مواجهه علمی با بیماری مرکزیت پیدا کرد.

تئوری دو بخشی سردی و گرمی بیماری‌ها جای داده شده بود. چنین به نظر می رسید که افراد عامی در هاله نظریه‌ای که وبا طبع گرم دارد و می‌بایست با داروهای سرد با آن به مبارزه پرداخت، بیماران را با آب سرد خیس نموده و به آنان آب سرد و آبغوره می نوشاندند که بر اساس تئوری و محاسبه ما این روش بیش از آن که بهبودی بیماران را تسریع دهد، آنان را به دام مرگ نزدیک تر می کرده است. اما با تمام احترامی که آن‌ها به علم طب غربی داشتند، ما نمی توانستیم وادارشان کنیم که روش خود را تغییر داده و به خطرات آن واقف شوند. [...] به مرور با بر سودمندی آن شک فراوان برانگیخته شد و این شیوه‌های درمانی با صدور اعلامیه‌ای منع شد.

۱۳۰۸ شمسی

ایران تازه از جنگ با روسیه فارغ شده بود که وبا از هند به ایران رسید و تا یک سال بعد در ایران ماند تا جای خود را به طاعون دهد. در نتیجه وبازدگی و سبب تراشی، جامعه قدیمی یهودیان شمال ایران که مورد بدبینی قرار گرفته بودند مجبور به مهاجرت از شهرهایی چون تبریز شدند.

وبای محمدشاهی

۱۳۱۵ شمسی

وبای سختی در ایران شیوع پیدا کرد که صدرالشعرا شیوع آن در شهری را در شعری چنین توصیف کرد: «ز وی اجل را در گریز افتان و خیزان دیده‌ام / این اژدها بر اثر بلدان به بلدان دیده‌ام».

۱۳۲۴ شمسی

با ورود وبا به ایران، محمدشاه نسبت به اخذ تخصص‌های پزشکی از کشورهای غربی توجه پیدا کرد. او برای اولین بار دستور داد عده‌ای برای آموزش طبابت به بریتانیا بروند و کتابچه‌ای دربارهٔ وبا از زبان فرانسوی ترجمه شود.

۱۳۲۵ شمسی

با ورود وبا به تهران در این سال، محمدشاه و حکمرانان از تهران خارج شدند تا خود را از تهران وبازده دور کرده باشند. با این حال، بعضی آموزه‌های برگرفته از کتابچه ترجمه شده از فرانسه دربارهٔ وبا به کار گرفته

کتابخانه ملی ایران موجود است. این رساله که عنوان آن «رساله معالجه مرض وبا» بود، از آن جهت اهمیت داشت که در هنگام وبا بسیاری پزشکان از شهرها گریخته بودند، و این رساله در حقیقت اولین دستورالعمل تشخیصی وبا در ایران بود. (پولاک، یاکوب ادوارد، «رساله معالجه مرض وبا»، نگارش محمدحسین افشار، نسخه خطی شماره ۳۶۹ کتابخانه ملی)

۱۳۳۵ شمسی

وبای سختی به تهران رسید. مقامات کشور به قرنطینه تن ندادند و وبا به همه ولایات سرک کشید و قربانی گرفت.

مصایب قرنطینه کردن

از امیر کبیر تا میرزا آقاخان نوری:

در دوره صدارت امیر کبیر، برای اولین بار اجرای قوانین قرنطینه جدی گرفته شد اما این ابتکار، همچون دیگر اصلاحات امیر کبیر در دوران صدارت امیر کبیر، به محاق رفت. فریدون آدمیت دربارهٔ تفاوت نگاه امیر کبیر و صدر اعظم نوری به قرنطینه می گوید: «برای محافظت ممالک محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور (وبا) در مرزها قاعده گراختن (قرنطینه) گزارده شد که مسافران را چند روز در آن جانگه دارند. دستور میرزا قلی خان در این موضوع، خاصه حاشیه‌ای که به خط خود افزوده، قابل توجه است. امیر کبیر برای این که این قانون مایه سودجویی مأموران مرزی نگردد، در حاشیه نامه مزبور افزوده: مراقب باشید که این عمل مایه مداخل مستحفظین نشود و بنای اذیت و آزار را گذاشته مترددین را به زحمت نیندازند، بلکه مایه نظم شود.»

این توجه امیر به قرنطینه البته پس از او دوامی نداشت. آن چنان که در سال ۱۳۳۶ پس از آن که دولت عثمانی به دلیل شیوع وبا، مرزهای خود را قرنطینه کرد، صدر اعظم نوری در نامه‌ای به دولت عثمانی معترض شد: «از حالت قرانتین دولت عثمانی به ستوه آمده‌ایم. نزدیک است که عن قریب حکم عمومی قطعی به کل اهالی ایران صادر شود که دیگر تردد خودشان را از خاک



عثمانی، خاصه از عراق عرب موقوف دارند. باید به دولت عثمانی حالی کرد که اساساً حق ندارند قرانتین بگذارند.»

خبری از قرنطینه نیست کنت دو گوینیو، دبیر اول سفارت فرانسه در تهران عصر ناصری

سال ۱۳۳۵ شمسی



«در سال ۱۸۵۶ میلادی در ایران و تهران، وبای سختی بروز کرد و هر کسی دو پا داشت و می توانست فرار کند برای حفظ جان خود از پایتخت می گریخت. مردم از این بیماری چنان به هلاکت می رسیدند که گویی برگ از درخت می ریزد، باین که در تهران آماری برای تعیین بیماران به هلاکت رسیده از وبای وجود نداشت، مع ذلک سکن تصور می نمایم که بیش از یک سوم سکنه شهر تهران بر اثر بیماری وبای مردند. در همان روزهای نخستین بروز بیماری، سفارت فرانسه برای جلوگیری از توسعه این مرض اقداماتی انجام داد، از جمله آن که به مردم فهماند به هیچ عنوان آب خام ننوشند و حتماً به مدت پانزده دقیقه آب را

بجوشانند اما کسی به این حرف ها گوش نمی داد و مردم مثل همیشه آب های جوی را می نوشیدند. حتماً ما به وسیله جارچی های دربار به عوام گوشزد کرده بودیم که البسه اموات را بسوزانند و تا آن جا که ممکن است برای ننوشیدن آب جوب ها، در چاه ها مرتباً آهک بریزند، مردم مطلقاً سبزی خام نخوردند و از خوردن میوه تا آن جا که ممکن است خودداری کنند و در صورتی که می خواهند میوه بخورند آن ها را با شکر بجوشانند، اما مردم به اقدامات ما توجه نداشتند و می گفتند مرض از طرف خدا می آید، اگر خداوند خواست ما خواهیم مرد و گرنه زنده خواهیم ماند. جالب توجه آن است که اصول قرنطینه که حتادر اعصار قدیمه در همه جا معمول بود در این کشور رایج نبود، به همین جهت این بیماری مسری به سرعت برق تمام آبادی و سایر کشور را فرا گرفته بود.» (سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصور، انتشارات روزنامه کوشش)

۱۲۴۴ شمسی

وبای از عربستان توسط حجاج به ایران آمد. به دلیل کثرت شیوع وبای در سال های گذشته

و این سال، به پیشنهاد فرانسه، کنفرانس بین المللی، و برای اولین بار با حضور ایران، در استانبول برگزار شد. میرزا ملکم خان، روشنفکر آزادی خواه ایرانی، نماینده ایران در کنفرانس بود. فرانسوی ها معتقد بودند ایران به دلیل موقعیتش نقش واسطه در انتقال وبای از هند به غرب دارد. در گزارش این کنفرانس، عامل عمده شیوع وبای حمل و نقل نعش از ایران به نجف و عتبات اعلام شد. اعضای کنفرانس پیشنهاد دادند که شورایی با حضور پزشکان خارجی برای کنترل شیوع بیماری ها در ایران مستقر شود.

۱۲۴۵ شمسی

وبای وقتی به تهران رسید، پیرو تصمیمی که در کنفرانس استانبول گرفته شده بود ناصرالدین شاه به دکتر تولوزان دستور داد مجلس حفظ الصحه با حضور پزشکان دارالفنون و پزشکان خارجی در جهت مبارزه با وبای تشکیل شود. تشکیل این مجلس به مرور به ترقی آگاهی عمومی در بهداشت محیطی، قرنطینه و مواجهه با وبای انجامید. مجلس حفظ الصحه اصلی ترین مرکز بررسی شرایط قرنطینه به هنگام شیوع وبای در کشور بود. گزارشگران مجلس متوجه شدند که وبای از شهر مذهبی مشهد در حال گسترش به کل کشور است اما به دلیل عدم برخورداری از بودجه لازم نتوانستند اقدام مؤثری در جلوگیری از شیوع وبای انجام دهند. در نهایت داد که «چون در ایران کانونی برای نگاه داشتن شمار مردگان نیست، لذا نمی توانیم عده آن را کماکان معین کنیم. مع هذا، می دانم که عده مردگان کم تر از یکصد هزار نفر نبود.» تا سال ۱۲۵۱ تقریباً هر ساله وبای در ایران قربانی می گرفت و مملکت و بازده از سال ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۱ دچار یک قحطی تاریخی شد. به دلیل فشارهای تولوزان و وضعیت وبایه کشور، تلگراف به کل ایران کشیده شد تا اطلاع رسانی تسهیل شود و رابطه مرکز و ایالات برقرار باشد.

طلسم و دعاوی وبای

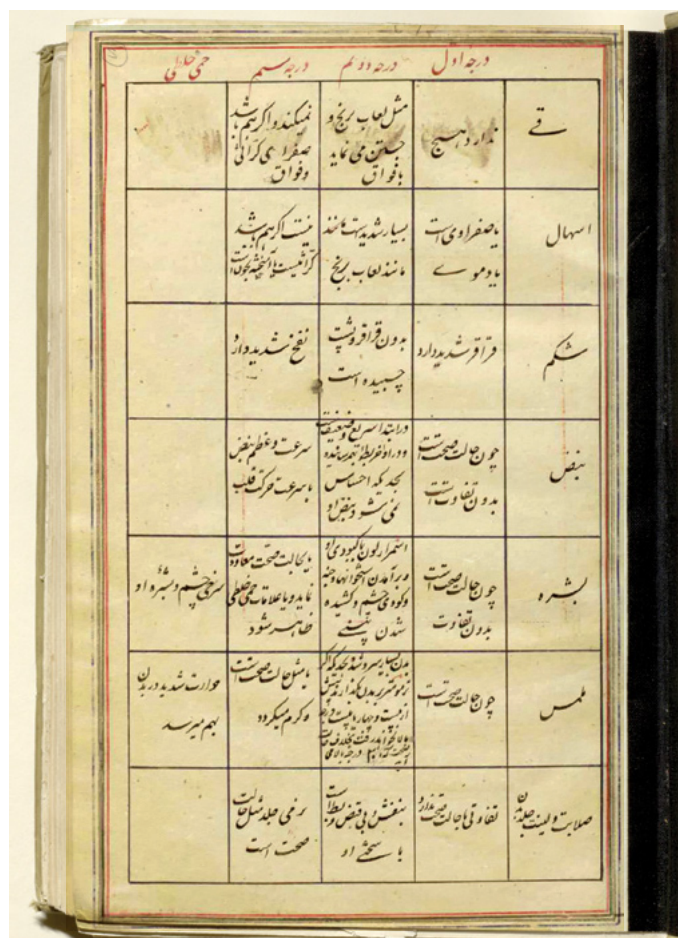
امان البلیه: رساله فرزند فتحعلی شاه قاجار درباره وبای

سال ۱۲۴۷ شمسی

به رغم برخی آگاهی های عمومی همچنان، برخی روش های خرافی، به عنوان مداوای وبای پیشتاز بود. رساله ای که عنوانش «امان البلیه» است و نویسنده اش فرزند فتحعلی شاه، پس از وبای سال ۱۲۴۷ نوشته شد که نمونه ای از همین مواجهه ها با بیماری بود. نویسنده رساله می گوید در تهران وبای سختی آمد و من که به بعضی طلسمات و ختوم و ادعیه واقف بودم توانستم بدان وسیله فرزندان و اهل و عیال خود را حفظ نمایم، و پس از ختم وبای بعضی از دوستان از من خواستند تا رساله ای در این باب بپردازم، من محض بر آوردن خواهش ایشان این رساله را در یک باب و یک خاتمه پرداختم که در آن ها عمده مطالب این طلسمات و ختوم آمده است. در بخشی از این رساله می خوانیم: «هر روز یک بار این دعا را بخواند یا یا خود دارد یا هفت مرتبه این دعا را در دهن گوسفند بخواند و بدمد و آن گوسفند را بکشد و بیزد، هر کس که گوشت و لاش آن را بخورد این زحمت در او داخل نشود و اگر بیمار بوده باشد از برکت این دعا به صحت مبدل گردد بعون الله تعالی و توفیقه. بسم الله الرحمن الرحیم. اللهم انی استلک باسماک یا مؤمن یا مهیم یا قریب خلصنا من الوباء والطعن والطاعون یا الله یا الله یا الله الامان الامان یا جبار یا ستار یا غفار خلصنا من الوباء» (سال تألیف: ۱۲۸۵ قمری/ ۱۲۴۷ شمسی) نسخه خطی در کتابخانه ملی ایران.

۱۲۵۵ شمسی

در حالی که طاعون ایران را در نوردیده بود، وبای نیز به ایران رسید. اما سال بعد، وقتی وبای طاعون فروکش کرد، به دلیل مشکلات مالی، جلسات مجلس حفظ الصحه نیمه تعطیل شد. به رغم چنین مواجهه های، خوشبختانه تب وبای نیز برای چند سال در ایران فروکش کرد.



ادوار دیپلک هم زمان با اولین شیوع وبای در عهد ناصری، به سفارش ناصرالدین شاه، رساله ای درباره علایم بیماری وبای و راه های مداوای بیمار نوشت که عنوان آن رساله معالجه مرض وبای بود و در حقیقت اولین دستور العمل تشخیصی وبای در ایران. (نسخه خطی/ کتابخانه ملی)

جدول شیوع وباءر اپیدمی سال ۱۲۷۱
در ایران که تلفات تعداد بالایی داشت

شهر	جمعیت تقریبی شهر	میزان تقریبی تلفات	نسبت تلفات به جمعیت
تربت جام	۶,۰۰۰	۷۲۵	۱:۸
مشهد	۱۰۰,۰۰۰	۵۲۰۶	۱:۱۹
نیشابور	۳۰,۰۰۰	۱۳۱۹	۱:۲۳
کاشان	۳۰,۰۰۰	۱۳۱۹	۱:۲۳
عباس آباد	۳,۰۰۰	۲۵۰	۱:۹
میان دشت	۱,۰۰۰	۳۰	۱:۳۳
دامغان	۶,۰۰۰	۱۱۵	۱:۵۲
شاهرود	۳۰,۰۰۰	۴۰۰	۱:۷۵
سمنان	۲۵,۰۰۰	۳۶۰	۱:۶۹
احمدآباد	۱۵۰۰	۳۰	۱:۵۰
تهران	۱۲۰,۰۰۰	۱۲۰۸۷	۱:۱۰
انزلی	۴,۰۰۰	۳۱۱	۱:۱۲
رشت	۴,۰۰۰	۱۱۳۳	۱:۴
قزوین	۴۰,۰۰۰	۲۸۳	۱:۱۴۱
رستم آباد	۲,۰۰۰	۵۰	۱:۴۰
منجیل	۲,۰۰۰	۱۶۰	۱:۱۳
اردبیل	۱۵,۰۰۰	۸۸۴	۱:۱۷
تبریز	۱۶۵,۰۰۰	۲۶۰۰۰	۱:۶
خوی	۲۰,۰۰۰	۲۵۰	۱:۸۰
قم	۳۰,۰۰۰	۹۵	۱:۳۱۶
یزد	۱۰,۰۰۰	۴۰۰	۱:۲۵
همدان	۴۰,۰۰۰	۹۳۰	۱:۴۳

به دکتر فوریه پزشک دربار توصیه شد «هر وبا گرفتگی که نزد او به استعلاج آید، دورش بکن و بگو من طبیب شاهم و خود را آلوده به معالجه و بایی نمی کنم»، او چنین کرد و هر کس «این حرف را شنید، نفرین شدید به ولی نعمت کل نمود». اعتماد السلطنه در خاطر اتش انتقاد کرده که در همین سال سلطان عثمانی از جیب خود ۱۵۰ هزار لیره خرج قرنطینه کردن کشورش کرد تا «رعیتش را سالم بدارد»، اما ما چنین نکردیم.

● دکتر تولوزان: در مدت سی سال که من در ایران بودم این سخت ترین و گسترده ترین وبایی بود که شاهدش بودم.

● مشیرالاطبا: در قبرستان ها چنان مرده می چیدند که گویا پارچه سفیدی روی گورستان کشیده اند... بعضی مرده ها که در واقع در اغما بودند و نمرده بودند! وقت شستن و یا کفن کردن و یا به قبر گذاشتن بلند شده و زنده گشتند. از بشرة همه معلوم بود در میان بلا گرفتارند.

● عبدالرحیم طالبوف: آن ناخوشی های وحشت افزا از قبیل طاعون و وباء در جایی می افتد که مردمش از شدت جهل و کاهلی بیانمی خیزند، همه کار را به امید خدا می گذارند و منتظر می شوند که ملائک از آسمان آمده، اموراتشان را نظم دهند. پس آن مردم، خود اسباب آن رافراهم می آورند. (کتاب احمد)

کاروان زائران مشهد



شمیران

دروازه شمیران

نقشه ورود وباء به تهران

سال ۱۲۷۱ با ورود کاروانی از مشهد به تهران

مشهد

همسایگی ها:
۱. سرچشمه
۲. سر تخت
۳. پامنا
۴. نصیریه
۵. محله یهودیانمسیر شیوع وباء
مسیر کاروان ناصر الملک
مسیر قنات

روشنفکران از واژه «متمدن» برای اشاره به کشورهای که بهداشت و قرنطینه را رعایت می کنند، استفاده می کردند.

۱۲۶۹ شمسی

یکی از باندی های بزرگ وباءر جهان به ایران رسید. از این وباء به «ناخوشی بزرگ» یاد شده است؛ این بیماری از میان کودکان قربانی زیادی گرفت، به روایتی شش هزار کودک را کشت. در جزوهای که حکومت برای اطلاع عمومی منتشر کرد، برای اولین بار از علل بیماری به عنوان «موجودات ذره بینی» نام برده شد که به کشفیات رابرت کچ ارجاع داشت. در سال های پیش روزنامه دولتی از نقش «جن» در شیوع بیماری یاد می کرد.

● اعتماد السلطنه: رنگ شاه پریده، دماغ کشیده و صدا گرفته، معلوم شد اسهال که در این چند روزه بوده، شدت کرده. چون در کرمانشاهان وباء هست، شاه وحشت کردند که خدای نکرده وبایی شده اند. (روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه)

ورود غافلگیرکننده در عصر ناصری

۱۲۶۸ شمسی

در حالی که ناصرالدین شاه در فرنگ به سر می برد، وباء پس از وقفه ای چندساله، با کشتی های بخار به بوشهر و سپس از عراق به کرمانشاه رسید و از طریق بوشهر در ایران شیوع پیدا کرد. همچنان اهمال در قرنطینه، باعث شیوع و انتشار بیماری از کرمانشاه بود. متعاقباً مجلس حفظ الصحة که تعطیل شده بود بازسازی و تشکیل شد. تلگراف که تقریباً به همه کشور رسیده بود، نیز به کمک آمد تا تهران گزارش روزانه شیوع وباء در ولایات را داشته باشد و دستورات لازم را با سرعت بیش تری ابلاغ کند. وباء به رغم شیوع در جنوب به تهران نرسید. نویسندگان روزنامه اختر از مقامات دولتی به خاطر ناتوانی در ایجاد قرنطینه و شرایط بهداشتی انتقاد و شرایط ایران را با عثمانی مقایسه کردند.

○ **امین الضرب:** در بلا و وبا اولیای دم قطر می‌جوند، تا چه وقت تشخوها تمام بشود، رفع ظلم‌های مردم بشود، آن وقت چه شود.

کدایی کردن وبازده اعتماد السلطنه

سال ۱۲۷۱ شمسی



شنیدم وبادر مشهد مقدس روزی هفتاد - هشتاد نفر را تلف می‌کند. ده روز دیگر یقین در اردو خواهد بود... ممکن بود با مبلغ کمی مخارج قرانتین بگذارند. شاید این مرض به جای دیگر سرایت نکند؛ اما کی حکم بکند و کی بشنود. انالله و انا الیه راجعون... از بیستم محرم تا بیستم صفر ۱۳۱۰، سی روز تمام بر من طوری سخت گذشت که در پنجاه سال عمر خود ندیده بودم. شکر می‌کنم که از میان جمعیت حسن آباد کسی مبتلا نشد. از شهر و اطراف شهر می‌گویند ۲۳ هزار نفر مبتلا شده‌اند که البته تعداد زیادی از آن‌ها معالجه شدند. وحشت غریبی به مردم مستولی شده است. با این که وبای پارسال بلا می‌آمد مردم این قدر وحشت نداشتند. علی‌الخصوص خود من که نه خواب دارم و نه خوراک و دائم در تزلزل از کارهایی که امسال در تهران می‌شود که بیش تر مردم بیچاره را به وحشت می‌اندازد، این است که شخص ناخوش را آورده در وسط کوچه می‌خوابانند و دو - سه نفر دورش جمع می‌شوند و به سایرین می‌گویند که این وبای گرفته است و پول دوا و غذا ندارد و به این ترتیب مبلغی پول جمع می‌کنند. باز فراداهمین مسئله را تکرار می‌کنند. چنان که یک نفر عملاً نهان‌بندی یا طالقانی را از ششم تا چهاردهم ماه، نزدیک خانه من به همین صورت انداخته و اسباب تکیه فراهم آوردند. (روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه)

۱۲۷۳ شمسی

پس از تجربه وبای ۱۲۷۱-۱۲۷۲، در سال ۱۲۷۳ کنفرانسی در پاریس برگزار شد. در این کنفرانس بر اپیدمی شدن وبادر جریان مراسم حج در عربستان و شیوع آن از طریق ایران به دلیل عدم تخصیص بودجه لازم به مجلس حفظ‌الصحة تأکید شد. در ادامه ۴۹۷ هزار فرانک بودجه سالانه برای تقویت مجلس حفظ‌الصحة ایران به منظور مبارزه با انتقال وبا از ایران به دیگر کشورها تخصیص داده شد. به دلیل ضعف و سستی ایران در ایجاد قرنطینه به هنگام شیوع بیماری‌های فراگیر وبا و طاعون، تا یک دهه بعد روسیه و بریتانیا نقش عمده‌ای در ایجاد پایگاه‌های قرنطینه در ایران و ایجاد نظام بهداشتی در مرزهای کشور عهده‌دار شدند؛ امری که به مرور بخش‌های ایران را به زون‌هایی بایستگاه‌های قرنطینه و در حقیقت نواحی نفوذ روسیه و بریتانیا تقسیم کرد.

وبادر عصر مظفري

۱۲۸۳ شمسی

وباز از طریق عراق و حجاز، خود را به کرمانشاه رساند و با شکستن قرنطینه در اثر معارضه و

جدال نیروهای مذهبی، ایران را در نوردد. با ذهنیتی که عامه مذهبی درباره ناپاکی و وباز یک سو، و ناپاکی نیروهای خارجی به لحاظ شرعی داشت، این همه‌گیری به عنوان نشانه‌ای از نارضایتی خداوند از استخدام

فرار شاه و درباریان ووزرا از پایتخت

احتشام السلطنه ○ سال ۱۲۷۱ شمسی



ناخوشی وبادر طهران بروز کرده و روز به روز شدت می‌کرد... فرار از مقابل بیماری و بنا تنها تدبیر و چاره جویی بادشاه ووزرا و رجال و اعیان در مملکت ماست. که هرگاه این بیماری وحشتناک با بی‌رحمی به جان مردم بیچاره و بی‌کس این مملکت می‌افتد و دامنه بروز و سرایت آن به پایتخت می‌رسد شاه با اطرافیان ووزرا و اعیان دارالخلافه اردویی بزرگ تشکیل می‌دهند و در کوهپایه‌های شمال تهران روز به روز از برابر عفریت بیماری و مرگ عقب‌نشینی می‌کنند و به این چاره جویی شرافتمندانه! این قدر ادامه می‌دهند که با تغییر فصل و انقضای ماه‌های گرم و فرار سیدن سوز و سرمای زمستان، هیولای بیماری و مرگ از پادر آید. در سال ۱۹۰۵ که من وزیر مختار برلن بودم و مظفرالدین‌شاه به سفر فرنگ آمد، در مراجعت او را تا سر حد روسیه مشایعت کردم. و وقتی به شهر کونیک برگ وارد شدم مرض وباز روسیه به آن جا سرایت کرده بود و امنای دولت و کارکنان حکومت در آن شهر چنان به فوریت از توسعه و نفوذ و سرایت بیماری در شهر جلوگیری کردند که عدد متوفیات از دوازده نفر تجاوز نکرد. در حالی که بیچاره مردم ایران از یکصد سال قبل هر سال و یا لاقلاً هر یک یا دو سال در میان گرفتار سرایت بیماری و یا شده‌اند و هر روز نفوس معصوم بر اثر ابتلا به بیماری جان سپرده و قبرستان‌های جدید از پر باری و مرگ مردم احداث و آباد شده و هنوز هم هیچ‌کس به فکر چاره جویی و تدارک طرق پیشگیری و مقابله با این بیماری مهلک نیفتاده است.

(خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، انتشارات زوار)

گزارش روزانه وبادر بهداری‌ها در سال ۱۲۹۷
چنان‌که در بخش ملاحظات دیده می‌شود، عمده قربانیان از طبقات فقیر بودند.

ردیف	نام	بیماری	سبب	تاریخ	محل	وضعیت	توضیحات
۱	محمد	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	
۲	علی	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	
۳	علی	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	
۴	علی	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	
۵	علی	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	
۶	علی	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	
۷	علی	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	
۸	علی	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	
۹	علی	تب	تب	۱۳۰۰	تهران	درگذشت	

مأموران بلژیکی در خدمات پستی و گمرکی قلمداد شد. در مشهد شیوع وباناشانه خشم خدا از استفاده از لامپ‌های الکتریکی که اخیراً در حرم حضرت رضا به کار می‌رفت نیز تفسیر شد. وبای ۱۲۸۳ به قحطی، گرانی و متعاقباً اعتراضات گسترده‌ای انجامید که به انقلاب مشروطه ختم شد. با این حال در سال‌های بعد نیز وبادر حدود کم‌تری در ایران قربانی می‌گرفت.

○ **یحیی دولت‌آبادی:** شهر تهران در ناپاکی آب‌های جاری از هیچ‌یک از شهرهای دیگر ایران عقب‌نمانده است. در سرتاسر این شهر یک رختشوی خانه وجود ندارد. سر هر نفر آب و در هر گذر لباس‌های کثیف با هر چه در بر دارد، در آب‌های جاری شسته می‌شود و همین آب‌ها به خانه‌ها رفته و به مصرف شرب مردم می‌رسد که در این وقت هم آب‌ها پر از و با است. کسی به فکر حفظ‌الصحة نمی‌باشد و اگر معدودی از اشخاص آگاه بخواهند آب را بجوشانند و حفظ‌صحتی بنمایند، مورد ملامت عوام و بی‌خبران قرار می‌گیرند. (حیات یحیی)

آنفلانزای اسپانیایی

۱۲۹۷ شمسی

همزمان با جنگ جهانی، آنفلانزای اسپانیایی به ایران رسید؛ بیماری‌ای که به‌مرور یک‌سوم جمعیت جهان را مبتلا کرد، و ده درصد مبتلایان، حدود پنجاه میلیون نفر در جهان را از پادر آورد. آنفلانزای اسپانیایی از سه مسیر در ایران وارد و شایع شده و به واسطه روس‌ها از عشق‌آباد به مشهد و از باکو به انزلی وارد شد، و از دو ناحیه بندر عباس و بوشهر در جنوب و از طریق بین‌النهرین در غرب نیز آنفلانزای اسپانیایی خود را به ایران رساند. این نیروهای روس، بریتانیا و عثمانی بودند که بیماری را به مرزهای ایران رساندند. این پاندمی در روستاها حدود ۱۰ تا ۲۵ درصد و در شهرها حدود یک تا ده درصد جمعیت کشور را به کام مرگ کشاند. قربانیان آنفلانزای اسپانیایی بین ۹۱۰ هزار تا ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر در ایران تخمین زده شدند (ده تا بیست درصد جمعیت ایران). این فاجعه و حجم بالای قربانیان آن در ایران، در مقایسه با جهان، مسئله پیشگیری از بیماری‌های همه‌گیر را در کانون توجه نخبگان ایرانی قرار داد و به تأسیس انستیتو پاستور در تهران در سال ۱۲۹۹ انجامید.

○ **عین السلطنه:** این ایام یک نوع مرضی در این دهات طلوع کرده که در بعضی دهات یک نفر آدم سلامت باقی نیست. تب می‌کنند بلافاصله، با فاصله کمی سینه و پشت و پاها درد می‌گیرد، سرفه زیاد می‌کنند. اگر این مرض هوشش به جا بود و گاهی هم تب قطع شود، شفا می‌یابد. اگر هوش به جا نبود و تب هیچ قطع نشود، تلف می‌شود. □

شد و چندین هزار تلفات و شهید در عقب گذاشت. یکی - دو ماه از این قضیه گذشته، دوباره هر کس به حال اولیه خود عود نموده مشغول کارهای ماقبل خود شدند. یک نکته بزرگی در اخلاق ایرانی هست و آن این است: خیلی زود یک مطلبی را پی کرده، به منتها در چه تا یک چندی دنبال می کنند در هر بابت، ولی به همین قسمی که خیلی زود مشتعل می شوند، به همین قسم هم زود خاموش می شوند و فراموش می کنند. همه چیزشان سطحی، و بدون نقشه و یک اساس حقیقی است. من می توانم به شما قسم بخورم یک نفر ایرانی از صبح تا موقع خواب، در عالم خیال چه خدمات های نمایان به وطن می کند، چه مجاهدت ها در راه اهم انواع تصور می کند، چه تجارت های سودمند می نماید، چه زمین های بابر ویران را آباد می کند، چه قنات های جاری قشنگی دایر می کند؛ لیکن، همان خیال است، اساس نیست. فرنگی ها می گویند: دو نفر می توانند هیچ وقت کار نکنند: یکی آن که فکر زیاد می کند، دیگری آن که هیچ فکر نمی کند. پس از این که فکرها بی نتیجه ماند، خود را به این دلخوش می کنیم که خدا بزرگ است؛ صاحب ولایت خودش کمک می کند.

از بلدی اسمی هست و رسمی نیست!

پس از این که از تمام شدن این مرض مطمئن شدیم، به شهر آمده ولی، شهر را ویران و مردم را به کلی عوض شده دیدیم. اگر چه این قضیه یک تهدید و سیاست آسمانی بود؛ لیکن، ما باز می توانیم بگوییم: از نداشتن حفظ الصحه و کثافت آبها است، هر دولتی اول وظیفه اش نظیف کوچه ها، آبها و آسایش مردم است. از بلدی اسمی هست، لیکن مانند سایر ادارات دولتی، رسمی نیست؛ فقط مستحق حقوق بلاحق هستند. همیشه، در تمام سال در ایران، خصوصاً تهران، امراض مسری تلف کننده بسیار است؛ و به واسطه عدم نظافت است. کوچه ها تمام کثیف، در زمستان، گل و کثافت؛ در تابستان، گرد و خاک. آبها تمام روی باز، و هر چه کثافت در خانه ها هست، در آن ها شسته شده و این آب در شهر گردش کرده مردم می خورند و به انواع و اقسام امراض همیشه مبتلا می شوند. ای آه از آن تألمات عمیق قلبی من!

معلم من باور کنید که در نوشتن هر کلمه غرق اندوه و تأسف گذشته، اشک بی اختیار از چشمم جاری می شود. چگونه ممکن است انسان یک بدبختی اختیاری هم به بدبختی اجباری خود بیفزاید؟ آیا ما اگر بخواهیم خودمان را از ذلت خلاص کنیم، نمی توانیم؟ چرا انانمی کنیم.

خاطرات تاج السلطنه (۱۳۶۱)، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.

نفر پیش خدمت و سید بحرینی که از صبح تا شام، به تلاوت کتب مقدس و دعا های حفظ مشغول بود. امور مملکتی به کلی تعطیل؛ ایران همیشه قبرستان است و مردمش جزو اموات، و ادر این اتفاق، زیادتر از سابق در سکوت و ترس زندگانی می کردند. تمام مردم از کوچک و بزرگ تائب شده، از هر افعال و اعمالی که خودشان می دانستند بد است، موقتی کناره گرفته، صبح تا شام، شب تا صبح به عبادت مشغول بودند.

و این درد ایرانی

معلم من! خوب به اخلاق ایرانی عادت داری و می دانی در یک موقعی که عرصه بر آن ها تنگ می شود، چه اندازه مهربان، درستکار، درست قول، متملق می شوند؟ و در موقع رفاه، چه اندازه مودی، بدجنس، کثیف. یک روزی، در نوشتجات امیر نظام مرحوم کاغذی به خط عباس میرزا، جد ما، بود که به فتحعلی خان نوشته بود: «ما شاهزادگان در موقع لزوم و احتیاج، به قدری مهربان و متملق می شویم که از ما بهتر تصور نمی شود کرد. لیکن، پس از رفع احتیاج، طرف مقابل را شناخته، بلکه هیچ به خاطر نمی آوریم.» من خیلی از این اعتراف خندیدم؛ چون دیدم جد بزرگوار مادر این اعتراف صادق بوده است. لیکن پس از این قضیه، دیدم جنس ایرانی، عموماً به همین درد مبتلا هستند، و این امتیاز، مخصوص خانواده سلطنتی نیست. منتها، آن ها چون طرف توجه عموم هستند، عادات و اخلاق شان زودتر شناخته می شود تا سایر مردم. در هر حال، این تابستان آتشفشان تمام



تمام مردم از کوچک و بزرگ تائب شده، از هر افعال و اعمالی که خودشان می دانستند بد است، موقتی کناره گرفته، صبح تا شام، شب تا صبح به عبادت مشغول بودند.

ایران همیشه قبرستان است و مردمش جزو اموات!

خاطرات سال وبا به قلم تاج السلطنه، خواهر مظفرالدین شاه

از منزل خارج نشوید

تابستان رسید و به بیلاق رفتیم. قبل از بیلاق، یک وحشت کوچکی در میان مردم از فوت امام جمعه، شوهر خواهر من بود و می گفتند: به مرض وبا فوت کرده است. لیکن، یکی از صد نفر، این حرف را قبول نمی کرد و به خود تسلی و دلخوشی داده، باور نمی کردند. یکی - دو هم به همین قسم ها مردند؛ لیکن، باز کسی درست از این مرض مظنون نبود. تا این که در تابستان فوق العاده شدت کرد و واضح شد. روزی متجاوز از هشتاد نفر، صد نفر تلف می شدند. تا یکی - دو ماه از تابستان گذشته، من هم نمی دانستم؛ زیرا که به کلی غدغن کرده بودند در اطراف صاحبقرانیه این مذاکره نشود، برای این که شاه نترسد. پس از این که خیلی شدت کرد، مسبوق شدیم. من خیلی بی تابی می کردم اما نه برای خودم - چون من از بدو طفولیت تا حال، هیچ وقت از مرگ نترسیده - بلکه برای کسانی که ولادهایم در تشویش بودم. طبیب فامیل خود را خواستم و از او سؤال کردیم: کجایرویم که این مرض در آن جانهاشد؟ او گفت: «هیچ از منزل خارج نشوید و در همین مکان باشید و خیلی حفظ الصحه کرده، در آب و غذا دقت کنید.» پس از این که طبیب رفت، ما زن و شوهر از شدت وحشت نتوانستیم در منزل بمانیم؛ قرار دادیم به پشت کوه برویم. غفلت از این که، گرما و حرکت، خودش بیش تر تولید مرض می کند. یک قافله عظیمی تشکیل داده از شیران حرکت کردیم. عده همراهان زن و مرد و بچه، هشتاد و شش نفر بود. منزل اول او! دویم خیلی خوش گذشت؛ ولی، پس از آن، اتصال در راه مرض می دیدیم، مرده می دیدیم. اغلب مریض ها را زنده زنده از ده بیرون انداخته بودند و این بیچاره ها، در آفتاب سوزان با این مرض مشغول جان دادن بودند. معلم من که در طفولیت مرا درس داده بود، حالیه معلم اطفال من بود، و همراه بود. هر چه این بدبخت اصرار کرد ما مراجعت کنیم، قبول نکردیم؛ و به هر منزلی که می رفتیم، این مرض مانند شعله آتش در این جا احاطه داشت. تا این که یک روز صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم تمام همراهان من فرار کرده اند؛ خودم و شوهرم و زن ها و بچه ها مانده اند، زن ها هم سر به بیابان گذاشته، می دوند. پس از

تفتیش، معلوم شد: در همین کنار رودخانه که ما منزل کرده ایم، مرده ها را آورده می شویند و دفن می کنند. تقریباً از یک ده محقر خیلی کوچک، در یک شب یازده نفر مرده آورده اند. و این ها تمام رادیده، ترسیده، فرار کرده اند.

منتظر مرگ زندگانی می کردند

در منزلی که امشب باید بمانیم، یکی از نوکرهای ما مبتلا به این مرض شد و خیلی با سرعت مرد. به قدری سریع جان داد که دکتري که همراه ما بوده فرصت دادن دوا به این بیچاره جوان نکرد. صبح که بیدار شدیم، صحراراً غرق در سکوت دیدیم؛ و ابتدا ندایی مسموع نبود، جز یک ناله خیلی مؤثر محزونی که مادر بدبخت این جوان می نمود. رنگی به صورت یک نفر نمانده، تمام غرق وحشت و یک ناامیدی مطلق، و این جوان بدبخت را هم در کنار یک نهر بزرگی، در چادر خوابانده اند. من خیلی وحشت کردم؛ لیکن دیدم اگر درمای اظهار تألم کنم، تمام همراهان من فرار کرده، در صحرا سرگردان خواهیم ماند. فوری، شروع به صحبت نموده، اغلب را به سختی، سایرین را به نرمی آرام کرده، حرکت کردیم. معلم خود را با دو نفر نوکر برای دفن این جوان بیچاره گذاشتیم. در تمام این ده و اطراف، اپار جه! اسفید برای کفن این بدبخت نبود. دو نفر سوار فرستاده بودیم و هر چه تفتیش می کردند، پیدانمی کردند. من هیچ فکر نکرده بودم همراه خود سفید بردارم. چون مرگ را هیچ نشناختم؛ برای این که خیلی بچه و جوان بودم. سایرین هم تصور کرده بودند مبادا من بترسم، این پیشنهاد را نکرده بودند. در هر صورت، به یک زحمتی این بیچاره را دفن کرده، مراجعت کردند. خیلی به سرعت مراجعت کردیم و دوباره به باغ مسکونی خود رسیدیم. در آن جا هم، دو نفر از باز ماندگان مرده بودند: یکی یک جوان خیلی رشید قشنگ قفقازی که کالسه کچی شوهرم بوده و دیگری یک نفر سرباز ترک بیچاره غریب. تمام مردم در یک وارستگی مطلق، منتظر مرگ زندگانی می کردند. شاه در عمارت صاحبقرانیه، با یک تزلزل خاطری زیست می نمود. عبور و مرور به کلی در اطراف عمارت، حتا خود ده ممنوع بود. هیچ کس اجازه رفتن حضور را نداشت، جز